تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۲
(صص۲۱- ۱۰۵)

گویش زیاران
در بلوک فشکلدرهٔ قزوین

حبیب برجیان*
احمد اکبری**

چکیده

در فاصلهٔ میان قزوین و کرج رشته‌ای از گویش‌های ایرانیِ موسوم به «تاتی» رواج دارد که هیچ‌یک پیشینهٔ پژوهش آکادمیک ندارد. در مرکز این ناحیه بلوک تاریخی فشکلدرّه، به مرکزیت زیاران، در خاورِ کوهپایهٔ قزوین، جنوبِ طالقان، و باخترِ ساوجبلاغ قرار دارد. در جستار حاضر، نخست جایگاه تاریخی فشکلدره و همسایگان را با اعتنا به چیدمانِ زبانیِ کنونی نشان داده‌ایم. سپس به دستور زبان زیارانی، با تأکید بر ویژگی‌های حائز اهمّیّت آن، با رویکرد نیمه‌تفصیلی پرداخته‌ایم. در مبحث رده‌شناسی، زیارانی را با زبان‌های همسایه در سیزده ایزوگلوس دستوری برابر نهاده‌ایم؛ زیارانی با طالقانی همسانی‌های چشمگیر نشان می‌دهد مگر در بُن‌سازِ زایای -est-، و همین ایزوگلوس نیرومند شائبهٔ طالقانی بودنِ زیارانی را باطل می‌کند. نیز بررسی ریشه‌شناسی حاکی از نزدیکی زیارانی به گروه زبان‌های کاسپی است. اطلاق صفت «تاتی» به زیارانی ناشی از همسایگی با آبادی‌های ترک‌زبان است.
این مقاله در بخش‌های (۱) آواشناسی، (۲) گروه اسم، (۳) گروه فعل، (۴) ریشه‌شناسی، (۵) رده‌شناسی، (۶) جاینام‌شناسی، (۷) فهرست افعال، (۸) واژه‌نامه تنظیم شده‌است.

کلیدواژه‌ها: دستورزبان، رده‌شناسی، ریشه‌شناسی، کاسپی (Caspian)، تاتیک (Tatic)، شبه‌کاسپی (Caspioid)

* راتگرز، دانشگاه ایالتی نیوجرسی hb146@columbia.edu
** پژوهشگر مستقل ahmakb@pm.me

درآمد

فِشکِلدَرّه یا پشکل‌درّه[۱] بلوکی است تاریخی از توابع قزوین. نامش در آثار جغرافیایی سدهٔ چهارم هجری نیامده. حمدالله مستوفی (سدهٔ هشتم) که خود اهل قزوین بود، می‌گوید:

> پشکل‌درّه ولایتی است در شرقِ قزوین و جنوبِ طالقان، چهل پاره دیه باشد. هوایش معتدل است و آبش از کوه‌ها برمی‌خیزد. حاصلش غلّه و میوه و جوز بُوَد و مردمش به‌طبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشند. حقوق دیوانیش سه هزار دینار است و آن ولایت وقف جامع قزوین بُوَد. اکنون به‌تغلّب به‌تصرّف مغول است (مستوفی ۱۳۳۶: ۷۳).

بنا بر گزارش مستوفی (۱۳۳۹: ۷۷۷) فشگلدره تا سدهٔ دوم تابع دیلم بوده. دانسته نیست پس از حمدالله چه کسانی و چه اندازه از فشگلدره یاد کرده‌اند، گو اینکه کرسی آن زیاران در منابع اخیرتر آمده‌است. در قرن بیستم که جغرافیا دیگربار موضوع توجه شد، مکرّر از فشگلدره در منابع تحقیقی یاد شده. مسعود کیهان (۱۳۱۱: ۳۶۹)، دانشمند جغرافیا، پشگلدره و کوهپایه را یکی از یازده بلوک در تقسیمات حکومتی قزوین می‌شمارد. غلامحسین مصاحب (۱۳۵۶: ۱۸۹۷/۲) در *دایرةالمعارف فارسی* فشگلدره را از توابع قزوین و مشتمل بر دوازده آبادی معرفی می‌کند.

بلوک فشگلدره میانِ ساوجبلاغ و طالقان و کوهپایهٔ قزوین و بشاریات (در شمال بویین‌زهرا) واقع است. در دامنهٔ جنوبی رشته‌جبال طالقان جای دارد و گردنهٔ کلانک آن را به طالقان متّصل می‌کند. ارتفاع میانگین بلوک ۱۷۰۰ متر است. کرسی آن زیاران در پای گردنهٔ کلانک بیش از چهار هزار باشندهٔ دائمی دارد.[۲] باقی آبادی‌ها هریک بیش از سیصد تن جمعیّت ندارند.[۳] مردم به زبانی یکدست سخن می‌گویند که به تاتی مشهور است.[٤] اقتصاد سنّتی فشگلدره کشاورزی و دامداری و باغداری بود. آب از رودخانه‌های فصلی و از کاریز می‌گرفت. با احداث تونل آبرسانی در دههٔ ۱۳۵۰ آب شاهرود از طالقان به فشگلدره هم رسید.

---

[۱] دربارهٔ جاینام، نک . بخش ۶.

[۲] ۴۲۷۹ نفر براساس سرشماری سال ۱۳۹۰.

[۳] آبادی‌های منسوب به فشگلدره عبارت است از صمغ‌آباد، طیخور، توداران، آقچری، خوزنان، جزمه، آتانک، قاضی‌کلایه، ابراهیم‌آباد، کهوان، دارالسرور، میانکوه، کذلک.

[٤] در جزمه ترکی نیز رایج است و مردم میانکوه کردزبان‌اند.

در زمان ما دیگر از فشگلدره به‌عنوان بلوکی مستقل خبری نیست. نامش از نقشه‌ها پاک شده و آبادی‌هایش جزئی از شهرستان آبیک قزوین است. مرکز شهرستان، شهر ترک‌زبانِ آبیک، تا چند دهه پیش ایستگاهی بود در میانه‌راهِ کرج و قزوین به‌فاصلهٔ ۶۰ کیلومتر از هریک. در زمانی که زوال فرهنگ و زبان بومی به‌خوبی احساس می‌شد، دو تن از محقّقین محلی، رستم نوچه‌فلاح و عبدالله بهرامی زیارانی (۱۳۷۴)، کتابی در جغرافیای تاریخی و طبیعی و اقتصادی و انسانی فشگلدره فراهم آوردند. در این کتابِ سودمند بخشی (صص ۵۹ - ۶۹) به فرهنگ موضوعی از لغات بومی زیاران اختصاص یافته‌است.

زیاران، کرسی تاریخی فشگلدره، جاینامی است کهن که به‌واسطهٔ سردودمان آل زیار به گوش آشناست. باآنکه بر کتیبهٔ مسجد زیاران عبارت «مسجد سنه ۱۴۲» حک شده، نام زیاران تنها پس از دورهٔ صفوی در منابع تاریخی ظهور می‌کند. حمّامی تاریخی منسوب به زمان فتحعلی‌شاه قاجار دارد و آثار باروی قلعه‌اش تا چندی پیش پیدا بود. کاروانسرای زیاران، در فاصلهٔ سه فرسخی زیاران، در شمال روستای خزین‌آباد در راهِ قدیم قزوین به ری قرار داشت (فلاح ۱۳۹۵: ۲۲، ۲۴، ۲۶). تصاویر ماهواره‌ای نشان می‌دهد که در بیست سال اخیر چه اندازه فضای سبزِ زیاران به سود تراکمِ ساخت‌وساز رنگ باخته‌است.

حدود شرقی و شمالی و جنوبیِ فشگلدره همواره ثابت بوده اما مرز غربیِ آن گاه آشکار نبوده[1] و چنانکه گذشت فشگلدره همراه با کوهپایه گاه یک واحد اداری به شمار می‌آمده‌اند. نظر به‌اینکه یکی از وجوه مطالعهٔ حاضر رده‌شناسی زبان است، بر آن شدیم تا با بهره‌گیری از نقشه‌های گوگل دورنمایی از چیدمانِ جغرافیاییِ منطقهٔ فشگلدره–کوهپایه به دست آورده، حاصلش را با داده‌های زبانی مطابقه کنیم (نک. شکل ۱).

منطقهٔ فشگلدره–کوهپایه میان جنوبی‌ترین تیغهٔ البرز و دشت قزوین در مستطیلی به‌طول شصت کیلومتر و عرض ده پانزده کیلومتر جای دارد و عبارت است از چند درهٔ هم‌فاصله میان دو قطب: فشگلدره در خاور و کوهپایه در باختر.

[1] در *فرهنگ جغرافیائی ایران* (۱۳۲۸) مرز غربی فشگلدره روستای خزین‌آباد است (با ضبط خزان‌آباد). خزین‌آباد در یک‌ونیم فرسخیِ غرب جزمه واقع است.

درهٔ نخست، در منتهی‌الیه خاوری پیوستار، کانونِ فشگلدرهٔ تاریخی باید باشد. هستهٔ آن زیاران در ملتقای سه آب قرار دارد: ۱- رود شرقی-غربی (Pilla-roxāna «رودخانهٔ بزرگ») که ابراهیم آباد (در دو فرسخی) و صمغ‌آباد و آقچری را پیموده و با پیوستن به آبِ شاهرود در نزدیکیِ خوزنان به زیاران می‌رسد؛ ۲- آبی که از قاضی‌کلایه در یک فرسخی شمال می‌آید؛ ۳- نهری که باغستان‌های غرب زیاران را مشروب می‌کند.

دره‌های دوم و سوم کَدَلَک و کَهوان و تُوداران و آتائک و دارالسُّرور و جَزَمه را مشروب می‌کنند تا بستر خشکشان به دشت برسد. کلیهٔ آبادی‌های یادشده تا اینجا جزو فشگلدره به شمار آمده‌اند.

درّه‌های بعدی عبارت است از درهٔ طیخور – وَنَدَر – بهجت‌آباد، درهٔ نوده – شِکَرناب – یانس‌آباد، درهٔ زَرجه‌بُستان – انجیلاق، درهٔ وِرس – دستجرد – شُتُرَک ماخورین. این دره‌های کم‌آب را فضای همپوش میان فشگلدره و کوهپایه باید شمرد. زبان آبادی‌های خُرد این دره‌ها، تا جایی که بر ما نگارندگانِ این جستار معلوم است، به‌جز سه آبادی،[۱] همان زبان زیاران است.[۲] درهٔ ورس – دستجرد – شترک ماخورین خط پایان این گونهٔ زبانی است.[۳]

در باخترِ پیوستار، دره‌های حاصلخیزِ رَزجِرد و اَلولَک در شمال‌شرق و شمال شهر قزوین، کانون کوهپایهٔ قزوین را در معنای تاریخی این جاینام تشکیل می‌دهند. در اینجا و هم در حصارِ خُروان در کنار جاده در شرق قزوین، زبان بومی در ردهٔ تاتی است (Borjian 2021, 46).

[۱] ساکنان آبادی‌های میانکوه و تازه‌آباد از ایل مافی و کردزبان‌اند. اهالی اصغرآباد بومی منطقه نیستند.
[۲] تا کنون گویش هیچ‌یک از آبادی‌های مذکور بررسی علمی نشده است.
[۳] زبان آبادی‌های دستجرد علیا و شترک ماخورین و نیز باوِرس در شرق این دره فارسیِ قزوینی است.



شکل ۱- نقشهٔ البرز باختری. تفکیک زبانی با رنگ‌های زرد و آبی نموده شده‌است.

۱- آواشناسی

۱-۱. **همخوان‌ها.** همخوان‌های گویش زیارانی در ذیل مرتب شده. /w/ مربوط به تجزیهٔ واکهٔ مرکّب /əw/ است (فقرهٔ ۱-۲-۷). صوتِ [ʒ] در ندای gižžəw [ʝiˑʒˈʒəw] «جنگ شاخ‌به‌شاخ قوچ» شاهد دارد، اما نمودش در دیگر الفاظ محدود به جذب واپسگرای [dʒ] پیش از /d/ است: verežda [ˌveˑɾeʒˈdæˑ] «نخنما» و hižda [hiˑʒˈdæˑ] «هجده». توجّه شود که «منیژه» و «گاراژ» به‌ترتیب Menij(a) [mᵩˈniˑdʒ] و gārāǰ [ʝɑˑˈɾɑˑdʒ] تلفّظ می‌شود.

	لبی	دندانی/لثوی	کامی	نرم‌کامی	ملازی	چاکنایی
انسدادی	p b	t d	ƙ g	k g		
انسایشی			č ǰ			
سایشی	f v	s z	š		x	H
خیشومی	m	n				
ر-گونه		r				
ناسوده	(w)	l	y			

همخوان‌های انسدادیِ پسین (K و G) در زیارانی عبارت از دو جفت واجِ کامیِ /ƙ/ و /g/ ([c] و [ʝ]) و نرم‌کامیِ /k/ و /g/ است.

K. گونهٔ نرم‌کامی این همخوان معمولاً پیش از /u/ می‌آید و گونهٔ کامی پیش از دیگر واکه‌ها و در آخر کلمه، چنان‌که در مثال‌های لیستِ زیر. استثنائات محدود است به ƙulu «کِلو»، ƙuler «کُلر»، ma:ƙum «محکوم»، hoƙumat «حکومت»، soƙunat «سکونت»، ƙureš «کُروش»، kurun/ƙurun «کرور»، Ƙufa «کُفه»، ƙura «کُره» (قسـ . جاینامِ Dārkura «دارالسُّرور»). عموم این کلمات رسمی یا جدید است، لذا به‌ظنّ قوی از فارسی قزوینی تقلید شده. جفت کمینه‌ای برای /ƙ/ و /k/ نیافتیم. با توجّه به قابل پیش‌بینی بودن این دو صوت، شاید بتوان آنها را دو واجگونه از یک واجِ واحد به شمار آورد. مقایسه شود با فارسی که در آن K پیش از واکه‌های پیشین و در موضع پایانیِ هجا کامی ادا می‌شود، اما به‌خلافِ زیارانی این کیفیت در فارسی بی‌استثناست.

ƙal [cæl] «پازن؛ کچل»
ƙerg [cerɟ] «مرغ»
ƙidi [ciˈdiˑ] «کدو»
ƙārd [cɑˑrd] «کارد»
ƙota [cǫˑˈtʰæˑ] «توله»
ƙəw [cəw] «ها (نفس گرم)»
kuli [kuˈliˑ] «بزغاله»

G. همخوان‌های انسدادیِ /ɡ/ و /g/ بی‌گمان دو واج مستقل‌اند. جفت‌های کمینه فراوان است:

Ɡoli «گُلی (دختر)» ≠ Goli «قُلی (پسر)»
gāri «گاری» ≠ gāri «قاری»
gāz «گاز» ≠ ɡāz «غاز»
gir «گیر» ≠ ɡir «قیر»
gəw «گاو» ≠ ɡəw «خشک»

همانند K، گونهٔ کامیِ G پیش از /u/ نمی‌آید، به‌استثنای guru «گروه» و Ɡudarz «گودرز». فراوانی جفت‌های کمینه از وجود واج‌واژه‌های فارسی است که اصواتشان مشمول تبدیل‌هایی قاعده‌مند در زیارانی می‌شوند:

- گافِ فارسی ([ɡ] و [ɟ]) در زیارانی تبدیل به /g/ می‌شود: gorg «گرگ»، Negār «نگار»؛
- قاف و غینِ فارسی که هر دو به‌تفاریق [q] و [ɢ] و [ʁ] تلفظ می‌شوند، در زیارانی تبدیل به /g/ می‌شوند: gori «قوری»، bāg «باغ»، gordmāga «قورباغه».

بنابراین معلوم نمی‌شود که مثلاً منظور از Goli «گُلی» یا «قُلی» است. بدین‌سان در سخن گفتن فارسیِ شماری از زیارانی‌ها، ممکن است به‌خطا قزوینی یا آذربایجانی پنداشته شوند. در

واقع فنولوژیِ زیارانی با زبان‌های رایج در قزوین یعنی فارسی قزوینی (خادم‌الشریعه سامانی ۱۳۸۸: ۲۹-۳۰) و ترکی آذری و گویش‌های کوهپایهٔ قزوین و تاتیِ جنوبی نزدیکی دارد. همچنین شتابی که در گویش زیارانی به گوش می‌رسد تداعی‌گر شتابی است که در مازندرانی و گیلکی شنیده می‌شود.

۱-۲. **واکه‌ها.** زیارانی در واکه‌های /a e i ā u o/ و /ey/ و /āy/ با فارسی انباز است و /ə/ و /əw/ را نیز داراست.

i [i]		u [u]
e [e]	ə	o [o]
a [æ]		ā [ɑ ~ ɒ]

۱-۲-۱. کشش ناشی از حذفِ درزمانی[1] فراوان است: ta:nā [tʰæːˈnɑˑ] «تنها»، pa:nām [pʰæːˈnɑˑm] «پنهان»، ma: [mæː] «مِه»، da: [dæː] «دِه» (با جفت کمینهٔ da [dæ] «دَه»). در کلماتِ مختوم به خوشهٔ همخوان، واکه نیم‌کشیده است: šomš [ʃoˑmʃ] «جوانه»، čalɬ [ʧæˑlc] «سبد».

۱-۲-۲. /ā/ نیم‌کشیده است: vāš [vɑˑʃ] «علف»، xāleɬ [χɑˑˈlęc] «خاله». گرد شدن آن به‌سوی [ɒ] نیز شنیده می‌شود (بیشتر در گفتار زنانه): ānān [ɑˈnɑˑn] ~ [ɒˈnɒˑn] «آنها»، āšin [ɑˑˈʃiˑn] ~ [ɒˑˈʃiˑn] «آغشته».

۱-۲-۳. /e/ در تماس با همخوان‌های صفیری [e] ~ [ę] وگرنه کمی بازتر [ę] ادا می‌شود: esa [eˈsæˑ] «اکنون»، sebāy [sęˈbɑˑj] «فردا»، vey [vęˑj] «بد». معمولاً پیش از همخوان‌های کامیِ /ɬ/ و /g/ و پیش و پس از /y/ بازتر ادا می‌شود اما به‌اندازهٔ [ɛ] باز نیست و با [æ] هم‌پوشی ندارد.

۱-۲-۴. /a/ واکهٔ پیشین-باز [æ] است، اما گونهٔ بازتر [a] گاه شنیده می‌شود. گرچه کاربرد واجگونهٔ [a] نسبت به [æ] بسیار کم است و تا حد زیادی به گویشور بستگی دارد، اما

[1] Diachronic

وجودش در برخی کلمات آشکار است: xəwa [χəˈwaˑ] «سرفه»، ƙəwa [cəˈwaˑ] «آبی»، hayn [haˑjn] «هان!»، may [maˑj] «مگر».

۱-۲-۵. /o/ و /u/ به‌ترتیب واکه‌های گردِ پسین-نیم‌بستهٔ [o] و پسین-بسته [u] هستند. در موضع ماقبلِ /ƙ/ و /g/، /o/ کمی پیشین‌تر ادا می‌شود: [o̟]، اما به [ɵ] یا [ʊ] نمی‌رسد.[۱]

۱-۲-۶. /i/، واکهٔ پیشین-بسته-گستردهٔ [i]، اغلب نیم‌کشیده یا کشیده است، به‌ویژه در پایان کلمه: pis [pʰiˑs] «کثیف»، dī [diː] «دود».

۱-۲-۷. /ə/ و /əw/. تحلیل این اصوات دشوار است و ما مدعی رسیدن به حلِّ نهایی نیستیم.

/ə/ باآنکه جفت کمینهٔ čəmuš «کفش» ≠ čamuš «چموش» را داراست، کم‌بسامد است و در اکثر موارد جایگزین‌پذیر است: šāftālu ~ šāftə̲lu ~ šə̲ftə̲lu «شفتالو»، xāmuš ~ xə̲muš «خاموش». ظهور /ə/ غالباً با حضور /əw/ ملازم است: piremə̲məw [ˌpʰi.ɾe.məˈməw] «کفشدوزک»، əwlbə̲lu [ˌəwl.bəˈluˑ] «آلبالو»، xə̲ləwl [χəˈləwl] «پسرخاله».

برعکس، واکهٔ مرکّب /əw/ بسامدی بالا دارد، مثلاً در əw «آب»، dəwr «دَور» pəwǰar «کفش»، səwz «سبز»، deləw «طاقچه»، bəwten «بافتن». ارزش واجی‌اش در جفت‌های کمینهٔ čor «شاش» ≠ čəwr «چرب» و xo «که» ≠ xəw «خواب» تأیید می‌شود؛ نیز در muz «نوک‌تیز» ≠ məwz «موز» و gu «دکمهٔ لباس» ≠ gəw «خشک».

/əw/ پیش از واکه به دو هجا تجزیه می‌شود، مانندِ xəwān [χəˈwɒˑn] «خواب‌ها»؛ بنابراین وجود /w/ در مقام واج موضوعیّت می‌یابد.

تلفّظ /əw/ در مواردی خفیف است: bəʷriten «گریختن»، xəʷb «خوب»، čəʷrdəʷre «کلاه دورلبه‌دار»، təʷppa «تاپ (صوت)» (≠ tappa «تپّه»). بنابراین مرزِ میانِ دو واکه اکثراً کدر است و به گویشور و سرعتِ گفتار بستگی دارد: sāləwrd ~ sāləʷrd «آیش

[۱] قس. [ɵ] ~ [ø] در فارسی قزوینی و [ø] در تاتی جنوبی و گویش‌های کوهپایهٔ قزوین.

(درخت)»، dəwmbeƙ ~ dəʷmbeƙ «تنبک»، ləwmbez ~ ləʷmbez «لُپ»؛ pəʷfel ~ təʷppel «عمو»، əʷmu ~ əmu «حرص‌وجوش»، həʷppiliƙ ~ həppiliƙ «چاق»، pəfel ~ təppel «تُپُل». تناظر میان دو واکه در تبدیل از deləw «طاقچه» به ترکیب اضافیِ (فقرهٔ ۲-۲) delə(w)-y̲ sar «روی طاقچه» نمایان است. در نظر بومیان /ə/ گونهٔ خفیف /əw/ است، چنانکه فاضلِ زیارانی رستم فلّاح /əw/ و /ə/ را یکی انگاشته‌است: **خَوْلَوْل** (xələwl) «پسرخاله»، پیرِ**مَوْمَوْ** (piremə**w**mə**w**) «کفشدوزک»، اَوْل**بَوْلو** (əwl**b**ə**w**lu) «آلبالو» (نوچه‌فلاح/بهرامی ۱۳۷۴: ۵۹، ۶۲، ۶۴).

۱-۳. مرفو– فنولوژی[1]

۱-۳-۱. زیارانی لغتِ (lexeme) مختوم به /e/ ندارد.[2] اما گروهی بزرگ از لغات که در حالتِ انفراد مختوم به /a/ هستند، در مقام کلمه (word) /a/ی پایانی‌شان پیش از کلمهٔ آینده به /e/ تبدیل می‌شود: borm̲a «گریه» ← borm̲e ƙord «گریه کرد». در نمونهٔ 2 مکث مانع از ابدالِ /a/ در buša می‌شود (شناسهٔ سوم شخص مفرد a- است؛ جدول ۲).

1. ƙi-d̲e hagit? men-d̲a	«از کی گرفت؟ از من.»
2. ay vigir̲e buša̲, ba:tar=a	«اگر بردارد برود، بهتر است.»

۱-۳-۲. ابدال و ادغامِ /a/ی پایانی در برخورد با مرفم پی‌چسب (فقرهٔ ۲-۱۱) رخ می‌دهد:

Hamid «حمید» ← Hamid-eƙ (تحبیبی)

Hamida «حمیده» ← Hamidāƙ (تحبیبی)

۱-۳-۳. پیش از پی‌چسبِ i- (اکثراً نشانِ اضافهٔ i-/-y) ابدال‌های زیر صورت می‌گیرد:

---

[1] نیز نک. به ۲-۱ و ۲-۲.

[2] تذکّر: کلمات مختوم به /o/ گویا به do «دو» و so «سه» و no «نُه» و go «گُه» و to «تو» و xo «که» محدود باشد. این ویژگی زیارانی را با فارسی قزوینی انباز می‌کند (خادم‌الشریعه سامانی ۱۳۸۸: ۳۱).

(۱) /i/ی پایانی به /e/، مانند Pari «پری» ← Pare-y ǰāma «پیراهنِ پری»

(۲) /a/ی پایانی به /e/، مانند gāra «گهواره» ← gāre-y miān «درونِ گهواره»

(۳) /a/ی میانی به /e/:

بنِ مضارع -xar «خریدن» ← بن‌های ماضیِ -xar-ess و -xer-i (فقرهٔ ۳-۲-۲)

dar «در»: dar-e demevandem «در را می‌بندم.» ← {der-i dam} menāri ādem dera «دمِ در خیلی آدم هست.»

pesar «پسر»: pesar=et-e di beberdey? «پسرت را هم برده‌ای؟» ← {pesar=it-i num-e či vāgitey?} «نامِ پسرت را چه گذاشته‌ای؟»

Hasan «حسن»: Hasan-e bugun «به حسن بگو.» ← {Hasen-i berār}-e bugun «به برادرِ حسن بگو.»

pəwǰar «کفش»: {mini pəwǰar}-e hadin «کفش مرا بده.» ← {mini pəwǰer-i dam} vezeressi «جلوی کفشم پاره شده.»

۱-۳-۴. میانوندِ -n- در ساخت صفت از گروهی بسته از اسامی کاربرد دارد: zāmā-n-a «دامادی»، digiruze-n-a «دیروزی»، digišəw-n-a «دیشبی»؛ ƙeǰā-n-i=a? «کجایی‌ست؟».

نیز در تبدیل صفت به اسم در tiǰi-n-a «دشنه، تیزی» و pille-y-n-a و golāy-n-a :

3. pille-y-ne Za:rā ya, golāy-ne Sārā «بزرگه زهراست، کوچکه سارا.»

۱-۴. **تکیه.** در اسم و صفت تکیه مانند فارسی پایانی است: xoǰír «خوب»، gālā́š «کلاغ»، gālāš-á́n «کلاغ‌ها»؛ پی‌چسب تکیه نمی‌گیرد: miǰí́ƙ=et «مژه‌ات».

در فعل جایگاهِ تکیهٔ صرفی مقوله‌ای پیچیده است. نشان نفی در صدر اجزای تکیه‌گیر قرار دارد: di-ní-mi-git-em «نمی‌افروختم». در مورد باقی مرفم‌ها تکیه تابع مقوله‌های وجهِ فعل و ماهیتِ بن ماضی است.

پیشوند قاموسی تکیه را جذب می‌کند: dí-mi-git-em «می‌افروختم». وگرنه جزء تکیه‌گیرِ فعلْ پیشوند صرفی است: bó-xord-om «خوردم»، mó-xord-om «می‌خوردم».

در زمان‌هایی که بر پایهٔ بن کامل (صفت مفعولی) بنا می‌شوند (فقرهٔ ۳-۱-۳)، جزء تکیه‌گیر بن است: vi-gité-ym «برداشته‌ایم»، vi-gití beym «برداشته بودیم».

در زمان‌های ماضیِ افعال سین‌دار (فقرهٔ ۳-۲-۲) تکیه پایانی است: be-dəwéym «دویدیم»، me-dəwéym «می‌دویدیم».

جفت‌های کمینه:

bé-ters-i «بترسی» ≠ be-tersí «ترسید»
mé-ters-i «می‌ترسی» ≠ me-tersí «می‌ترسید»
dú-āšt-i «باختی» ≠ du-āští «باخته است»
bú-šurd «شُست» ≠ bu-šúrd «شُسته (صفت مفعولی؛ فقرهٔ ۳-۱۳)»

۲- گروه اسم

۲-۱. **شمار.** نشانِ جمع -ān است: eyāl-ān «بچه‌ها»، ku-ān «کوه‌ها»، gəw-ān «گاوها»، šəwɬi-ān «شب‌ها». اسم اگر مختوم به /a/ باشد واکهٔ پایانی حذف می‌شود: hima «هیزم» ← him-ān «هیزم‌ها»؛ و اگر مختوم به واکه‌های باز باشد با میانوند همراه است: -y- zāmā-ān «دامادها». کاربرد میانوند -n- به‌جای -y- در pā-n-ān «پاها» استثنا است و در شکل مفرد «پا» نیز نمود دارد (pā=m ~ pā-n=em «پایم»).

نکته: نشان جمع به عبارت اسمی پی‌چسب می‌شود:

4. {der-i dam}-ān xeli pis=a «جلوی درها خیلی کثیف است.»
5. {ku sar}-ān betəw varf=a «روی کوه‌ها انباشته از برف است.»

۲-۲. **اضافه.** اضافه مقلوب است. پیوند مضاف و مضافٌ‌الیه با پسوند i- است:[۱] Hasen-i berār «برادرِ حسن»، tendir-i miān «داخلِ تنور». اگر مضافٌ‌الیه مختوم به واکه باشد نشان y- می‌گیرد: zāmā-y raxt «رختِ داماد»، čəwgu-y dassa «دستهٔ چاقو». میان‌هِشت در ku-e-y toƙ «نوکِ کوه» و ǰu-e-y əw «آبِ جوی» از آنجاست که ku و ǰu کشیده تلفظ می‌شوند.

در ترکیباتْ گویا مضافٌ‌الیهِ دوهجایی بی‌نشان است و تک‌هجایی -e- می‌پذیرد: vara-pašm «پشمِ برّه»، čičiƙ-lā́n «لانهٔ گنجشک»، engir-šira «شیرهٔ انگور»؛ ƙerg-e-lā́n «لانهٔ مرغ»، ƙol-e-válg «برگِ مَو»، dār-e-sāya «سایهٔ درخت»، varf-e-gilla «گلولهٔ برف».

صفت مقدم بر موصوف است و نشان e- دارد: xoǰír-e pendir «پنیرِ خوب»، séng-e difār «دیوارِ سنگی» (قسـ . difā́r-i seng «سنگِ دیوار»). صفاتِ مختوم به واکه بی‌نشان می‌مانند: pilla čalƙ «سبدِ بزرگ»، isbi asb «اسبِ سفید».

تفاوت میان نشان‌های مضافٌ‌الیه و صفت در مثال‌های زیر روشن می‌شود:

«رختِ داماد» zāmā-y raxt
«رختِ دامادی»[۲] zāmā-n-e raxt

۲-۳. **مفعول.** نشانِ مفعولِ صریح به‌سان فارسی پسوند a(r)- است:[۳]

6. {mini bāl}-e[۴] demmās, ǰir neƙəwi «بازوی مرا بچسب (تا) نیفتی.»
7. u {Hasen-i berār-i ziāni}-re beškessi «او زانوی برادر حسن را شکسته است.»

۲-۴. **ضمیر.** ضمایر شخصی مانند سیستم سه‌گانهٔ زبان‌های کاسپی که شامل فاعلی و مفعولی و ملکی است صرف می‌شوند (جدول ۱). گروه مفعولی با اضافه کردن پسوند a(r)- به گروه

---

[۱] این عبارت اسمی به‌علت ساختار معکوسی که نسبت به فارسی دارد توسط دونالد استیلو «اضافهٔ معکوس» نامیده شده است.

[۲] برای نشانِ صفت نسبی، نک . به فقرهٔ ۲-۷.

[۳] با حرف اضافهٔ a(r)- اشتباه نشود؛ فقرهٔ ۲-۶.

[۴] برای تبدیل مرفو-فنولوژیکِ /a/ به /e/، نک . فقرهٔ ۱-۳-۱.

فاعلی تشکیل می‌شود (فقرهٔ ۲-۳). گروه ملکی یا اُبلیک که در واقع صفت است، پیش از اسم اصلی می‌آید: míni bāl «بازوی من»، úey dada «پدرِ او».

8. men di mā bušum	«من هم باید بروم.»
9. čendin úre[1] pul hadāyey?	«چقدر به او پول داده‌ای؟»
10. méne xo hič labe nigit	«به من که هیچ توجّهی نکرد.»
11. ušáń aǰurān-e hander-i sar dinimiččinen	«آنها آجرها را روی هم نمی‌چینند.»

جدول ۱- ضمایر شخصی

	ضمایر		
	فاعلی	مفعولی	ملکی
مفرد ۱	men	ména	míni
۲	to	tóra	tíey
۳	u	úra	úey
جمع ۱	mā	mára	māy
۲	šomá	šomára	šomāy
۳	ušáń	ušáńa	ušāni

۲-۴-۱. ضمایر اشارهٔ نزدیک in (مفعولی ina، جمع inān) و دور ān (مفعولی āna، جمع ānān) است. اینها نقش معرفه‌گی هم دارند: ān seg «سگه».

12. in varf dey hānemeƙəwa	«این برف دیگر بند نمی‌آید.»
13. āne xo mā ninvisim	«آن را که نباید بنویسیم.»

۲-۴-۲. ضمایر متّصل بر اسم و فعل سوار می‌شوند و با ضمایر انعکاسی همراهند. اگرچه گویشوران کهنسال ضمایر متّصل را کمتر به کار می‌گیرند، این ضمایر آزادانه به‌جای صفات ملکی

[1] در خصوص ابدال /a/ به /e/، نک. فقرهٔ ۱-۳-۱.

می‌نشینند،[1] حال‌آنکه صفات ملکی همواره جایگزینِ ضمایر متّصل نیستند، چنانکه در نمونه‌های 19 و 20 (نشان * دلالت بر غیردستوری بودنِ عبارت دارد).

14. das=etān dard noƙona «دستتان درد نکند.»
15. pā-n=em / pā=m xəw hāšše ba «پایم خواب رفته بود.»
16. bugun=ešān havā=šān-e bedāren «به‌شان بگو مراقب خود باشند.»
17. hadāyi ban=emān «داده بودندمان.»
18. dasāƙān=eš pitəwl bizzi «دست‌هایش تاول زده.»
19. višta ādāy=š vāmušu[2] «بیشتر به دایی‌اش می‌ماند.»
20. čošmān=et-e handey gi[3] «چشمانت را روی هم بگذار!»

نکته: گاه ضمیر متصل به عبارت اسمی پی‌چسب می‌شود: del-e-sar=em «روی دلم».

۲-۴-۳. ضمایر انعکاسی مفرد xod-em/-et/-eš و جمع xod-emān/-etān/-ešān است.

21. xód-em bəwm-i varfān-e ǰir menem «خودم برف‌های بام را پارو می‌کنم.»

۲-۵. **دارندگی.** دارندگی به سه گونه بیان می‌شود.

(۱) مالک پیش از فعل «بودن» می‌آید:

22. in xuruz Meniǰ-i=a «این خروس مال منیژه است.»
23. in pəwǰarān ƙiey ya(n)? «این کفش‌ها مال کیست؟»
24. in pəwǰarān mini ya(n) «این کفش‌ها مال من است.»

(۲) با ضمیر ملکی šin و فعل «بودن»:

25. in xuruz Meniǰ-i šin=a «این خروس مال منیژه است.»
26. in galband tiey šin=a? «این گردنبند مال توست؟»
27. Ziver-i šin-ān$_{PL}$ zen beberdan «مالِ (پسرانِ) زیور زن گرفته‌اند.»

---

[1] resad «سهم» استثنائاً ضمیر متصل نمی‌گیرد: mini resad «سهمِ من».

[2] višta uey ādāy vāmušu* «بیشتر به دایی‌اش می‌ماند.»

[3] tiey čošmān-e handey gi* «چشمانت را روی هم بگذار!»

(۳) با فعل «داشتن» که معنی «نگاه‌داشتن» را نیز افاده می‌کند:

28. dottā va:re dārim, ye kuli «دو بزّه و یک بزغاله داریم.»
29. Zari sottā doxtar dāšt «زری سه دختر داشت.»
30. ye golā-dage eyāl-e bedār «یک‌لحظه بچه را نگهدار.»
31. das bedāštam tā əw rāy ƙəwa «دست نگه داشته‌ام تا آب راه بیفتد.»

۲-۶. **حروف اضافه**. این حروف اصالتاً پسایندی است: miān, -da «در»، -da «از»، ban, beran, vāssān[1] «برای»، hamrā, hampā, -da «با» (هر سه در معانی وسیله و معیت: نمونه‌های 35 و 37 و 38)، -(r)a, -i, dim «به»، ben, bex «زیرِ»، sar, toƙ «رویِ»، lap, peli, var «کنارِ، نزدِ»، ləw «کنارهٔ، لبِ»، dam «جلوی»، pošt, pey «عقبِ»، gort, ƙin «پای، تهِ»، hasā «مانندِ»، bečin «به‌سانِ».

حروف اضافه اختیاراً اضافهٔ معکوس (فقرهٔ ۲-۲) می‌گیرند، مگر da- و a(r)- که همواره پی‌چسب می‌آیند. حروفی که ضمیر متّصل می‌گیرند نقش پسایندی خود را از دست می‌دهند (نمونهٔ 36). حروف پیشایندی شامل tā «تا» و ičin «مانند» است. ترکیبات پیشایندی از عبارات ریختهٔ فارسی اقتباس شده‌است: dir ez/az ǰān «دور از جان»، bi in zidi «به این زودی، تازگی»، yeƙ dar yeƙ «ناگهان».

32. ƙili əʷ-y miān deƙat «کلید در آب افتاد.»
33. Əwyaƙ-de xāne bexeressi «در آبیک خانه خریده است.»
34. miān-e[2] ben-de betāšessi ban «موها را از ته تراشیده بودند.»
35. ǰorpān-e das-de məwǰem «جوراب‌ها را با دست می‌بافم.»
36. xəʷbí-de hamrā=š gap bezan «با خوش‌رویی با او صحبت کن.»
37. mini hamrā vāzi meni? «با من بازی می‌کنی؟»

[1] مترادف با حروف اضافهٔ sarāy و xāterāy.

[2] miān=ešān-a ~ ušān-i miān-a «موهایشان را».

38. handāne-re čəwgu-y hamrā birbindem «هندوانه را با چاقو بریدم.»

39. ƙi-re bugut? ura «به چه کسی گفت؟ به او.»

40. əw-re derengan ti-dār-i gort «آب را پای درخت توت بینداز.»

41. mas ƙiey imid-i biši? «می‌خواستی به امید چه کسی بروی؟»

42. bālband-e delə^{w}-y sar-de vigi «النگو را از روی طاقچه بردار.»

43. tiey ban hagiti biam «برای تو خریده بوده‌ام.»

44. biəw mini lap biniš «بیا نزد من بنشین.»

45. ƙiey hasā ba? «مثل چه کسی بود؟»

46. ičin-e {māy bāg-i ǰəwz-dār}=a «مانند درخت گردوی باغ ماست.»

۲-۷. **صفت.** صفت برتر با ta(r)- ساخته می‌شود، مانند golāy-ta(r) «کوچک‌تر». پسوند -(t)tata(r) معنای تازه نمی‌سازد و جنبهٔ تأکیدی دارد: ǰar-ttata(r) «بالاتر»، zid-tata(r) «زودتر». صفت برترین با پسوند terin- به‌دست می‌آید: ƙam-terin «کمترین».

صفت نسبی با پسوندهای متعدّدی ساخته می‌شود: espeǰ-en «شپشو»، ošgom-i «شکمو»، našt-el «گُنده»، gušt-il «گوشتالو»، zoƙ-ol «دماغو»، zāmā-na «دامادی»، eyāl-bu «کودکی».

اهلیت‌نام با پسوندهای i- و ǰi- (جاینام مختوم به واکه) ساخته می‌شود: Tālgān-i «طالقانی»، Āgčeri-ǰi «اهل آقچری»، Gazme-ǰi «اهل جزمه».

۲-۸. **قید.** قیودِ اشاره inǰa «اینجا» و ānǰa «آنجا» است. حدود مقولهٔ قید به‌خوبی روشن نیست. بسیاری از صفات می‌توانند به اقتضای معنی به‌عنوان قید حالت به کار روند. بیشتر قیدهای مکان و زمان واجد بخشی از خصوصیات اسم هستند (قس. لازار ۱۳۸۱: ۱۱۳)؛ miān و meydān («درون» و «بیرون») و ǰar/ǰuar و ǰir («بالا» و «پایین») ازجمله قیدهای ذاتی مکان هستند و پسوند -(e)ƙi قید زمان می‌سازد: šəw-ƙi «شبانگاه»، ruz-eƙi «روزهنگام»، zemessān-eƙi «هنگام زمستان». قید حالت با پسوند -āƙi ساخته

می‌شود: benešt-āƙi «نشسته»، rāsvāss-āƙi «ایستاده»، boxot-āƙi «خوابیده»، xolxol-āƙi «خمیده». قیود تمنّا عبارت‌اند از ƙaškam/ƙaškā/ƙaškəw «کاشکی»، bāšeyn «کاش، باشد که» و muguli «چه خوب که». قیود تردید medāri «پنداری» (ماضی: medāšti)، balƙam «بلکه»، šāyitā «شاید» و -gemān «گمان» است.

47. endi tām inǰe deba	«این همه وقت اینجا بود.»
48. muguli to deri	«چه خوب که تو هستی.»
49. bāšeyn dār-i hagge nišƙa	«کاش شاخهٔ درخت نشکند.»
50. medāri bāgān[1] māl begenessi	«پنداری گوسفند در باغ چرا کرده.»
51. medāšti {čārda-y šəʷ-y māng}=a	«انگار ماهِ شبِ چهارده بود.»

۲-۹. **پرسش**. ضمایر پرسشی عبارت است از: či «چه چیزی»، ƙi «چه کسی»، ƙeǰa, ƙeǰenā «کجا»، čieyban «چرا»، čuǰur, četəw «چطور»، ƙey «کَی»، čendin/čennin «چقدر»، ƙedām «کدام».

52. čieyban tāreƙā ništey?	«چرا در تاریکی نشسته‌ای؟»
53. ƙiey sar vāšši?	«به چه کسی رفته؟»
54. digiru ƙeǰe / ƙeǰenā dibey?	«دیروز کجا بودی؟»

۲-۱۰. **حروف ربط**. حروف ربط عبارت‌اند از: -(y)əw «و»،[2] xo, gu «که»،[3] yā «یا»، ay(a) «اگر»، may(a)«مگر»، debāra(m) یا dobāra(m) «سپس»، vali «اما، ولی»، axam «زیرا»، di «نیز، هم».

---

[1] پسوند -ān در bāgān که ظاهراً ناظر بر معرفه بودن این کلمه است، در اسامی دیگر یافت نشد.

[2] در ترکیبات -e- به کار می‌رود: ǰar-e-ǰir «بالا و پایین»، varf-e-bārān «برف و باران»، ƙerg-e-xuruz «مرغ و خروس».

[3] xo پرکاربردتر است (قس. xo «که» در رزجردی). gu ممکن است از دیگر آبادی‌های فشگلدره یا از طالقان به زیارانی سرایت کرده باشد.

55. Hasan-əw to sarhammāl=in	«حسن و تو همسالید»
56. vali debāram bugut	«ولی سپس گفت.»
57. to di vāzi meni?	«تو هم بازی می‌کنی؟»
58. may šomāy hasā dera!	«مگر مثل شما وجود دارد!»
59. mā xo golāy-mān=e bišim	«ما که مایلیم برویم.»
60. nemedāni xo či geressi	«نمی‌دانی که چه شده.»

۲-۱۱. **پسوند eƙ-**. این پی‌چسب معرفه‌ساز نیست؛ قسـ . pesareƙ «پسر» و ye pesareƙ «پسری».[۱] شاید چند کاربرد برای این پسوند بتوان یافت اما نقش پررنگ آن، به‌ویژه در کلامِ کهنسالان، تحبیب است. توجه شود āƙ- در نمونهٔ 65 نکره‌ساز نیست بلکه دلالت بر افسوس می‌کند (در خصوص تغییرِ واکه به āƙ بنگرید به فقرهٔ ۱-۳-۲).

61. eyāl-eƙ-i das tix hāšša	«(در) دست طفلک خار فرورفت.»
62. zeneƙ-eƙ vive gerdi	«بیچاره زنک بیوه شد.»
63. Fātemāƙ-i pesar bomordi	«پسرِ فاطی مُرده.»
64. u-eƙ di taxsir nedāra	«او هم تقصیر ندارد.»
65. xoǰir-e xānāƙ dāštim	«خانهٔ خوبی داشتیم (*که از دست رفت*).»
66. hiččāƙ nugut	«هیچ نگفت.»
67. eyāl-eƙ-ān xassāƙ gerdan	«بچه‌ها خسته شدند.»
68. tāzāƙ mas esrāti ƙona	«تازه می‌خواست استراحت کند.»

۳- گروه فعل

نظر به پیچیده بودن نظام فعل در زیارانی، خواننده را پیشاپیش به نکات زیر توجه می‌دهیم. ساخت‌های «کامل» (perfect) زمان‌هایی هستند که بر پایهٔ «بنِ کامل» (صفت مفعولی) بنا می‌شوند؛ این ساخت‌ها ماضی نقلی (فقرهٔ ۳-۷) و ماضی بعید و ماضی نقلی التزامی (فقرهٔ ۳-۱-۸) را دربرمی‌گیرند. بن‌های ماضی با عنایت به کاربردشان به دو گروه «بی‌سین» و «سین‌دار» تفکیک می‌شوند. وضعِ این اصطلاحات ازاین‌رو ناگزیر بود که اصطلاحات سنّتی

[۱] این پی‌چسب محدود است به pesareƙ «پسر» و doxtareƙ «دختر» و mardeƙ «مرد» و zeneƙ «زن».

دستور زبان فارسی معنای مقصود را در مطالعهٔ حاضر ادا نمی‌کند.

۳-۱. **بن‌های سه‌گانه**. در تعریف این بن‌ها تحولات درزمانی (diachronic) را پشتوانهٔ قواعد همزمانی (synchronic) قرار می‌دهیم تا تصویری رسا به‌دست آید. بن مضارع مخصوصِ زمان‌های مضارع اخباری و مضارع التزامی است؛ بن ماضی در زمان‌های ماضی ساده و استمراری می‌آید؛ بن کامل در سه زمانِ کامل می‌آید: در ماضی نقلی (فقرهٔ ۳-۷) صرف می‌شود و در دو زمان دیگر (فقرهٔ ۳-۸-۱) همراه با «بودن» می‌آید.

۳-۱-۱. **بن مضارع**. این بن‌ها عموماً دنبالهٔ بن‌های مضارع ایرانی باستان‌اند: -eyn «دیدن»، -lis «لیسیدن»، -ϧəw «افتادن»، -al «هِشتن»، -vand «بستن». از این بن‌های ساده بن‌های سببی مضارع با افزودن -ān- و بن‌های سببی ماضی با افزودن -ānd- به‌دست می‌آید.

۳-۱-۲. **بن ماضی**

آ- بن‌های ماضیِ «بی‌سین». (۱) گروهی بزرگ از این بن‌ها دنبالهٔ صفت‌های مفعولیِ ایرانی باستان‌اند و بنابراین مناسبت همزمانی با جفت مضارع ندارند: -d(e) «دیدن»، -lešt «لیسیدن»، -ϧat «افتادن»، -ašt «هِشتن»، -vass «بستن».[۱] نیمی از بن‌های ماضی زیارانی از همین نوع است و اهمّ آنان در بخش ۷ فهرست شده‌اند. از این بن‌ها چند بن سببی (فقرهٔ ۳-۱۰) به دست می‌آید: -xot : -xos «خوابیدن» ~ -xosānd : -xosān- «خواباندن». (۲) گروهی دیگر از بن‌های بی‌سین بازمانده از بن‌سازِ «جعلی» -īd- در ایرانی میانهٔ هستند. اینها موازی با بن‌های سین‌دار مصرف می‌شوند، مثلاً (بن ماضی : بن مضارع) -xand : -xendi-/xandess- «خندیدن» (فقرهٔ ۳-۱۴-۸).

ب- بن‌های ماضی «سین‌دار». جعلی‌سازِ دیگرِ ایرانی میانهٔ غربی، -ist-، به زبان‌های نو رسیده و در کاسپی و تاتیک توسعه یافته‌است. در زیارانی نیز چنین است و نیمی از بن‌های ماضی با افزودن -(e)ss- (یا -(e)st- در سوم شخص مفردِ بی‌شناسه[۲]) به بن مضارع حاصل می‌شوند. بن‌های سین‌دار صرف سببی‌شان بی‌سین است (فقرهٔ ۳-۱۴-۹).

---

[۱] در خصوص سینِ «بستن» بنگرید به فقرهٔ ۳-۱۴-۴.

[۲] شماری از گویشوران -(e)st را در کلیهٔ اشخاص به کار می‌برند.

۳-۱-۳. **بن کامل.** این بن همان «صفت مفعولی» مصطلح در دستور زبان فارسی است لیکن با صفت مفعولی‌ای که در مقام صفت به کار می‌رود (فقرهٔ ۳-۱۳) تفاوت دارد. بن کامل با افزودن پایانهٔ تکیه‌دار e- یا i- به بن ماضی به دست می‌آید. توزیعِ این دو مرفِم به پیچیدگی ذیل است (مثال‌ها از فعل «افتادن»؛ جدول ۹):

در ماضی نقلی التزامی بن کامل که بی‌پی‌چسب است در کلیهٔ اشخاص پایانهٔ e- می‌گیرد: beƙaté.

در ماضی بعید بن کامل که بی‌پی‌چسب است پایانهٔ i- (beƙetí) می‌گیرد، مگر در سوم شخص مفرد: beƙaté -- با تغییر واکهٔ بن![1]

در ماضی نقلی بنِ کامل تصریف می‌پذیرد. از دوم شخص مفرد و اول شخص و دوم شخص جمع می‌توان به‌روشنی -beƙeté را استقراء کرد. سوم شخص مفرد بی‌شناسه است: beƙetí. در اول شخص مفرد و سوم شخص جمعْ پایانه جذبِ شناسه می‌شود: beƙetám و beƙetán.

۳-۲. ساخت‌های سین‌دار در زمان‌های گذشته

ساخت سین‌دار آن است که بر بنِ سین‌دار بنا شود. فعل سین‌دار آن است که مصدرش سین‌دار باشد و زمان‌های کاملش ساختِ سین‌دار داشته باشند. در زیارانی افعال سین‌دار چه لازم چه متعدی فراوان است (جدول ۲۰) و همین کیفیت گویشِ زیارانی را ممتاز می‌کند (بخش ۵، ایزوگلوس ۱۳). شایان ذکر اینکه در برخی از افعال بن‌سازْ ممیزِ متعدی و لازم است: beƙƙanden «کندن» ~ beƙƙanessen «کنده شدن»، dipiten «پیچیدن» ~ dipičinessen «پیچیده شدن». گویا سین‌دارسازی هنوز در زیارانی زایا باشد (همان‌گونه که -īd- در فارسی روزگاری زایا بوده)؛ برای مثال befarmāssen که از راه رسانه‌ها از «فرمودنِ» فارسی اقتباس شده، بدین‌گونه استعمال می‌شود: šomā či befarmāssin? «شما چه فرمودید؟» (این فعل در کلیهٔ زمان‌های گذشته بن سین‌دار دارد؛ فقرهٔ ۳-۲-۱).

افعال بی‌سین. این گروه در کلیهٔ صیغه‌های ماضی و کامل فقط بن بی‌سین می‌پذیرند. نمونه‌ها برای «خوردن» و «رفتن» و «افتادن» و «بستن» و «نهادن» و «برداشتن» و «کردن» در

[1] این ناهنجاری با هیچ‌یک از الگوهای مرفو–فنولوژیکِ مندرج در فقرهٔ ۱-۳ توجیه‌پذیر نیست.

بخش ۳-۱۴ آمده است.

افعال سین‌دار. در این گروه مصدر همواره سین‌دار است. زمان‌های کامل نیز همواره بر بنِ کامل سین‌دار بنا می‌شوند. لیکن حدود مصرف بنِ ماضیِ سین‌دار متفاوت است:

۳-۲-۱. افعالی که در کلیهٔ زمان‌های گذشته، خواه ماضی خواه کامل، بنِ سین‌دار دارند. از این گروه این افعال را شناسایی کردیم: beppāssen «پاییدن» (فقرهٔ ۳-۱۴-۱۰)، beččāssen «چاییدن»، bezāssen «زاییدن»، degarsessen «دگرگون شدن». در bendəwessen «اندودن» و bessəwessen «سایدن» گویا چنین باشد یا دستکم صرف با بنِ سین‌دار چیره است.

۳-۲-۲. افعالی که در ماضی دو گزینهٔ بی‌سین و سین‌دار دارند (اکثریّت بزرگ افعال سین‌دار). این افعال الگویی نامنتظر به دست می‌دهند (فقرهٔ ۳-۱۴-۸):

- ساخت‌های سین‌دار صرفِ قاعده‌مند دارد: bé-dəwess-i «دویدی»
- ساخت‌های بی‌سین تکیه بر هجای پایانی دارد: be-dəwé-y «دویدی»

گزینهٔ بی‌سین که بسامدی بس بالاتر دارد، گویی حاویِ بنِ کامل (صفت مفعولی) -dəwé و -xendé است که کاربردش به صیغه‌های ماضی نقلی و ماضی بعید منحصر است (فقرهٔ ۳-۱-۳).

۳-۳. **پیشوندها**. پیشوندهای قاموسی فعل -dV و -vV و -ha-/hā است، مانند: -de-vand «خاموش کردن»، -du-kuš- : -kušt- «افروختن»، -di-gi(r)- : -git- «بستن»، -vast- : -ve-gard- : -gerdi-/gardess- «برداشتن»، -vi-gi(r)- : -git- «ریختن»، -ƙon- : -ƙord- «برگشتن»، -vā-lāǰ- : -lāt- «شکافتن»، -ha-gi(r)- : -git- «ستاندن»، -hā-pāč- : -pāt- «تکاندن». پیشوندهای قاموسی جایگزین وندِ صرفیِ -bV (فقرهٔ ۳-۴) می‌شوند و در کلیهٔ صیغه‌ها پایدار می‌مانند: vi-gití «برداشته است»، há-me-ƙaš-a «بهن می‌کند».

پیشوند -de در شماری از افعال معنی را باریک می‌کند:

bengaten «انداختن» ← dengaten «انداختن (درون یا پای چیزی)»

beƙaten «افتادن» ← deƙaten «افتادن (درون چیزی)»

hanāyen «نهادن» ← denāyen «نهادن (در جایی)»

بسیاری از افعالِ «بی‌سین» در مقامِ فعل معِین پیشوند -ha می‌گیرند:

boxoten «خوابیدن» ← piš haxoten «حمله بردن»
benešten «نشستن» ← ǩin hanešten «ورشکستن»
bizzan «زدن» ← bāgāl hazzan «بغل کردن»
biččinden «چیدن» ← kut hačinden «چمباتمه زدن»
bebarden «بردن» ← ǩin havarden «ربودن»
visinden «مالیدن» ← das hasinden «اندودن»[1]

نکته: ازآنجاکه کلیهٔ صیغه‌های فعل پیشوند می‌گیرند برای برخی از بن‌ها مرزِ بن و پیشوند آشکار نمی‌شود، مانند bəwzessén «رهیدن» با صیغه‌های bəwzám «رهیدم» و máwzem «می‌رهم».

۳-۴. **وندهای صرفی**. پیشوند -bV نشانِ وجه التزامی و نمود کامل است. نشان استمرار -me پس از پیشوند قاموسی و علامت نفی می‌آید: dé-me-ǩaš-a «طول می‌کشد»، hā-né-me-šānd-im «تکان نمی‌دادیم».

در نفی -nV در جای -bV می‌نشیند: ní-ši «نروی»، ne-genί «برخورد نکرد». نشان نفی همواره پیش از نشان استمرار و پس از پیشوندهای قاموسی می‌آید: nú-mu-bu «نمی‌شود»، ha-ní-din «نده!»، de-né-me-xes-am «خیس نمی‌شدم».

۳-۵. **شناسه‌ها**. واکهٔ شناسه بسته به بافت آوایی متغیر است. شناسهٔ دوم شخص مفرد و اول شخص و دوم شخص جمع، طبق قاعدهٔ آوایی مذکور در فقرهٔ ۲-۲، پس از واکه به y- تبدیل می‌شود. شناسهٔ سوم شخص مفرد همراه با بن ماضی صفر است.

[1] برای نمونه‌های بیشتر، نک. بخش ۳-۱۴.

جدول ۲- شناسه‌های فعل

	مفرد	جمع
۱	-em	-im
۲	-i	-in
۳	-a	-en

۳-۶. **زمان، وجه، حالت**. صیغه‌های سادهٔ فعل شامل امر، مضارع اخباری و التزامی، و ماضی ساده و نقلی و استمراری می‌شوند (جدول‌های فقرهٔ ۳-۱۴). صیغه‌های مرکب عبارت از زمان‌های ماضی بعید و ماضی نقلی التزامی و زمان‌های مستمر است (فقرهٔ ۳-۸). از نظر دلالتْ، همهٔ این صیغه‌ها عموماً با نظایر فارسی‌شان هماهنگ‌اند و مثلاً مضارع اخباری هم بر آینده و هم بر عادت و تکرار دلالت دارد.

امر در صیغه‌های مفرد شناسه نمی‌گیرد: bó-xos «بخواب!»، bé-pač «بپز!»، bú-gun «بگو!»، bú-ruš «بفروش!»، bé-nǰan «خرد کن!»، bá-wriǰ «بگریز!»، há-din «بده!»، hay / há-gi(r) «بگیر!»، vé-šƙal «بکاو!». صیغه‌های جمع وجه امری، شناسهٔ -in می‌گیرد: bí-š-in «بروید!»، dí-ne-yn «بنهید!».

۳-۷. **ماضی نقلی**. این ساخت با بن کامل (فقرهٔ ۳-۱-۳) تصریف می‌شود. در افعال بی‌سین، تغییر واکهٔ شناسه و واکهٔ بن قابل توجّه است:

bó-xot-im «خوابیدیم» ← bo-xoté-ym «خوابیده‌ایم»
béngat-em «انداختم» ← b-engetám «انداخته‌ام»
bí-ašt-en «اجازه دادند» ← bi-eštán «اجازه داده‌اند»

ماضی نقلی در «دیدن» و «رفتن» و «زدن» و «آمدن» و «ایستادن» ضعیف است و فقط با تکیه‌گیریِ هجای پایانی از ماضی ساده متمایز می‌شود: bi-ššám «رفته‌ام» (قسـ . bi-šš-am «رفتم»)؛ در سوم شخص مفرد افراشتگی واکه‌های پیشین به /i/ نقلی‌ساز است: bešša «رفت» ← bišší «رفته است» (فقرهٔ ۳-۱۴-۲)، bezza «زد» ← bizzí «زده است»، biāma

«آمد» ← biāmí «آمده است»، vāssāma «ایستاد» ← vāssāmí «ایستاده است»؛ مگر در «دیدن» که هر دو واکه /i/ است: bidí «دیده است» (قسـ . bidi «دید»). نیز بنگرید به افعال ایستا در فقرهٔ ۳-۹.

۳-۸. **صیغه‌های مرکب** عبارت از زمان‌های ماضی بعید و ماضی نقلی التزامی و زمان‌های مستمر است.

۳-۸-۱. **ماضی بعید و ماضی نقلی التزامی**. این دو زمان با بن کاملِ (فقرهٔ ۳-۱-۳) فعل اصلی + ماضی و التزامیِ «بودن» ساخته می‌شود: bugutí bam «گفته بودم»، buguté bum «گفته باشم».

69. dār-i sar-de ǰir ƙetí bam «از بالای درخت پایین افتاده بودم.»
70. aye boxordé bu, ma:lum mubu «اگر خورده باشد، معلوم می‌شود.»

۳-۸-۲. **استمرار.** مضارع و ماضی استمراری با معِینِ deram برای هر شش شخص صرف می‌شود (نمونه‌های 71 و 72). این کلمه قطعاً در اصل به‌معنی «هستم» از فعل «در بودن» بوده (فقرهٔ ۳-۱۱)، لیکن صرف «در بودن» در مقام فعل معین در مضارع به کار نمی‌رود، به‌استثنای سوم شخص مفرد (نمونهٔ 73)؛ در ماضی صرف با «در بودن» کَرنگ شده (نمونهٔ 74). از این گذشته، استمرار، پیروِ فارسی، با «داشتن» نیز صرف می‌شود — با کاربردی پربسامد (نمونه‌های 75 و 76).

71. havā deram tāreƙ mubu «هوا دارد تاریک می‌شود.»
72. šomā xo deram mardeƙ-e mukuštin «شما که داشتید آن مرد را می‌کشتید.»
73. ǰām=eš der-e vemezara «پیراهنش دارد پاره می‌شود.»
74. dib-an miššan bāgān «داشتند می‌رفتند باغ.»
75. dār-im xāne-de dar mišim «داریم از خانه بیرون می‌رویم.»
76. dāšt-em xuār=em-e mugutom «داشتم به خواهرم می‌گفتم.»

شایان ذکر اینکه فعل «در بودنِ» (فقرهٔ ۳-۱۱) تنها می‌تواند بیانگر استمرار باشد:[۱]

77. čiey gap der-in? «دارید چه گپی می‌زنید؟»

78. erisse-y gap dib-eym «داشتیم از عروسی می‌گفتیم.»

۳-۹. **افعال ایستا.** افعال ایستا (stative) مانند «نشستن» و «ایستادن» و «افتادن» و «خوابیدن» ماضی نقلی‌شان در برخی از گویش‌های کاسپی استثناست.[۲] در زیارانی نیز چنین است: هر گاه فعلْ حرکت را برساند به‌قاعده و با پیشوند می‌آید؛ هرگاه مراد سکون باشد بدون پیشوند می‌آید (جدول ۳).

79. so sāat=e miz-i pošt ništám «سه ساعت است (که) پشت میز نشسته‌ام.»

80. sad rā in miz-i pošt beneštám «صد بار پشت این میز نشسته‌ام.»

81. in šulvār xeli tām=e inǰe ƙetí «این شلوار مدت‌هاست اینجا افتاده.»

82. šulvār rez-i sar-de zemin beƙetí «شلوار از روی بندِ رخت به زمین افتاده.»

جدول ۳- beneštén **«نشستن» (دوم شخص مفرد)**

	حرکت	سکون
مضارع اخباری	mí-nišin-i	
امری	bí-niš	nešté bāš
ماضی نقلی	be-nešté-y	ništé-y
ماضی بعید	be-neští bey	niští bey

۳-۱۰. **مجهول و سببی.** ساخت ویژه‌ای برای مجهولِ تصریفی به دست نیامد (نمونه‌های 83 تا 85). میانوند سببی‌ساز به‌سان فارسی -ān- (مضارع) و -ānd- (ماضی) است (فقرهٔ ۳-۱-۳).

83. šiše bišƙi «شیشه شکست.» | Hasan šiše-re bešƙest «حسن شیشه را شکست.»

---

[۱] قس. گیلکی غربی: giftán-dərəm «دارم می‌گیرم»، giftán-dubum «داشتم می‌گرفتم» (Stilo 2001).

[۲] گویش الیکایی: حرکت hiništāma و ایستا ništāma «نشسته‌ام».

84. āš bepat «آش پخت.» | ƙeyvāni āš bepat «کدبانو (آشپز زن) آش پخت.»

85. āš xoǰi nepeti «آش خوب نپخته است.»

86. eyāl-i sar-e patu-y hamrā dugušāndey?[1] «سر بچه را با پتو پوشانده‌ای؟»

87. šomā xo xeli bexandāndin=emān[2] «شما که ما را خیلی خنداندید.»

88. gorgān mišān-e vemezarānen[3] «گرگ‌ها میش‌ها را می‌درند.»

89. bāšeyn dār-i hagge nišƙa «کاش شاخهٔ درخت نشکند.»

90. čantā mergāne bišƙi? «چندتا تخم‌مرغ شکست؟»

91. tup tiey dim begeni, mini dim negeni «توپ به تو خورد، به من نخورد.»

۳-۱۱. **بودن و شدن**. «بودن» با دو فعل اظهار می‌شود: ربطی و مکانی-وجودی. فعل ربطیِ مضارع بنِ صفر یا -hass دارد. منفی آن از بنِ -ni به دست می‌آید. التزامی و ماضی با بنِ -b ساخته می‌شود (جدول ۴). این فعل ماضی‌اش مُعِین است در ماضی بعید، و التزامی‌اش معین است در ماضی نقلی التزامی (فقرهٔ ۳-۸-۱). بن‌های فعل مکانی-وجودی -der (مضارع) و -dib (ماضی) است.

92. Fāteme gašeng=a «فاطمه زیباست.»

93. Fāteme xāne dér-a «فاطمه خانه است.»

94. in či hás-a? «این چیست؟»

95. rā devást ní-(a) «راه بسته نیست.»

96. beneruz-de hemin moǰoš bia «از دیرباز همین سان بوده.»

97. mā di meydān dib-i-eym «ما هم بیرون بوده‌ایم.»

98. eyālān madrese di-ni-an «بچه‌ها مدرسه نیستند.»

99. čendi tām ǰirā dib-ey? «چه مدت پایین بودی؟»

---

[1] «پوشیدن» با فعل مرکبِ tan ƙorden «تن کردن» بیان می‌شود.

[2] همچنین: šomā xo xeli xande bedāyn=emān «شما که ما را خیلی خنداندید».

[3] بنِ -zar توجیهِ اتیمولوژیک در هم‌ریشگی با «دریدن» (< هندواروپایی -der*) ندارد.

جدول ۴ - صرف bian **«بودن»**

	حال	التزامی[1]	ماضی	نقلی
مفرد ۱	-em	bum	bam	biam
۲	-i	bi	bey	biey
۳	-a	bu	ba	bia
جمع ۱	-im	bim	beym	bieym
۲	-in	bin	beyn	bieyn
۳	-en	bun	ban	bian

«شدن» با دو جفت بنِ هم‌طراز صرف می‌شود:

- با بن‌های مضارع -gard، ماضی -gerd-/garest (فقرهٔ ۳-۲-۲)، کامل -geress
- با بن‌های فعل «بودن» که تنها در مضارع اخباری و ماضی نقلی به کار می‌رود:

100. digišəw veyxəw gerdám «دیشب بدخواب شدم.»

101. mā di meriz geressé-ym / bi-bé-ym «ما هم مریض شده‌ایم.»

102. deram xafe mé-gard-em / mú-b-um «دارم خفه می‌شوم.»

۳-۱۲. **افعال وجهی و ناقص**. «بایستن» و «خواستن» با نامتغیرهای mā (مضارع) و mas (ماضی) و صیغه‌های مضارع التزامیِ فعل ادا می‌شود. نامتغیرها نشانِ نفی نمی‌گیرند (نمونه‌های 104 و 107).

103. men di mā bušum «من هم باید بروم.»

104. mā həwl haneƙəwim «نباید عجله کنیم.»

105. mas ǰāme-re bušuri «باید پیراهن را می‌شستی.»

106. mā či garda? «می‌خواهد چه شود؟ (قرار است چه شود؟)»

107. mā meydān nušum «نمی‌خواهم (بنا نیست) بیرون بروم.»

108. mas bušun zāmāne raxt hagiren «می‌خواستند بروند رخت دامادی بخرند.»

[1] بنِ -bāš نیز به کار می‌رود؛ فقرهٔ ۳-۱۴-۱.

«خواستن» دو جفت بن و هر جفت دو گونه استعمال دارد. (۱) biassén با بن‌های: -yass : -yā. صرف آن در مضارع التزامی و اخباری با دیگر افعال تفاوت دارد: bí-a-t=a «بخواهی»، mí-a-šān=a «می‌خواهند». (۲) bexāssén به هر دو گونه صرف می‌شود: bé-xā-y و bé-xā-t=a «بخواهی»، mé-xā-n و mé-xā-šān=a «می‌خواهند».

جدول ۵ - biassén «خواستن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده
مفرد ۱	mí-ā-m=a	bí-ā-m=a	bí-ass-em
۲	mi-a-t=a	bi-a-t=a	bi-ess-i
۳	mi-a-š=a	bi-a-š=a	bi-ast-Ø
جمع ۱	mi-ā-mān=a	bi-ā-mān=a	bi-ess-im
۲	mi-a-tān=a	bi-a-tān=a	bi-ess-in
۳	mi-a-šān=a	bi-a-šān=a	bi-ass-en

جدول ۶ - bexāssén «خواستن»

	مضارع اخباری		مضارع التزامی		ماضی ساده
مفرد ۱	mé-xā-m=a	mé-xā-m	bé-xā-m=a	bé-xā-m	bé-xāss-em
۲	me-xā-t=a	me-xā-y	be-xā-t=a	be-xā-y	be-xāss-i
۳	me-xā-š=a	me-xā-Ø	be-xā-š=a	be-xā-Ø	be-xāst-Ø
جمع ۱	me-xā-mān=a	me-xā-ym	be-xā-mān=a	be-xā-ym	be-xāss-im
۲	me-xā-tān=a	me-xā-yn	be-xā-tān=a	be-xā-yn	be-xāss-in
۳	me-xā-šān=a	me-xā-n	be-xā-šān=a	be-xā-n	be-xāss-en

۳-۱۳. **اسم فعل**. مصدر با افزودن پیشوند صرفی یا قاموسی و پسوند -en/-an به بنِ ماضی ساخته می‌شود: bo-porsess-én «پرسیدن»، be-geness-én «برخوردن»، be-xandess-én «خندیدن»، be-nešt-én «نشستن»، b-engat-én «انداختن»، bu-šurd-én «شستن»، bə-writ-én «گریختن»، bi-šš-án «رفتن»، ha-nāy-én «نهادن»، vā-lāt-én «شکافتن»، ve-

lešt-én «لیسیدن»، du-āšt-én «باختن».

صفت مفعولی بنِ ماضی است.[۱] هر گاه مقدم بر موصوف بیاید نشان e- می‌گیرد (فقرهٔ ۲-۲): be-resess-e šolāneƙ «زردآلوی رسیده»، de-vass-e dar «درِ بسته». در جملات اسنادی صفت مفعولی بی‌نشان است:

109. eliƙān nu-šúrd=a «آلوها نشُسته است.»

110. šolāneƙān be-resést ba yā na? «زردآلوها رسیده بود یا نه؟»

۳-۱۴. چند فعل

۳-۱۴-۱. **«خوردن»**. این فعل باقاعده است. واکهٔ پیشوندهای صرفی (-bo و -mo) با بن همگون شده‌است. نشان نفی به‌جای -bo می‌نشیند: nó-mo-xor-om «نمی‌خورم»، -nó xord-om «نخوردم». شناسهٔ سوم شخص جمع این فعل on- یا en- است. جایگزین‌های بن -bāš در صیغه‌های ماضی نقلی التزامی در همهٔ افعال صادق است. بن کامل boxordV̀ با واکهٔ متغیر است (فقرهٔ ۳-۱-۳).

جدول ۷ - boxordén «خوردن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	mó-xor-om	bó-xor-om	bó-xord-om	mó-xord-om
۲	mo-xor-i	bo-xor-i	bo-xord-i	mo-xord-i
۳	mo-xor-a	bo-xor-a	bo-xord-Ø	mo-xord-Ø
جمع ۱	mo-xor-im	bo-xor-im	bo-xord-im	mo-xord-im
۲	mo-xor-in	bo-xor-in	bo-xord-in	mo-xord-in
۳	mo-xor-on	bo-xor-on	bo-xord-on	mo-xord-on

[۱] نیز بنگرید به فقرهٔ ۳-۷.

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	bo-xordám	bo-xordí bam	bo-xordé bum/bāšem
۲	bo-xordé-y	bo-xordí bey	bo-xordé bi/bāši
۳	bo-xordí-Ø	bo-xordé ba	bo-xordé bu/bāša
جمع ۱	bo-xordé-ym	bo-xordí beym	bo-xordé bim/bāšim
۲	bo-xordé-yn	bo-xordí beyn	bo-xordé bin/bāšin
۳	bo-xordán	bo-xordí ban	bo-xordé bun/bāšen

۳-۱۴-۲. **«رفتن»**. بن‌های -šš : -š (از ایرانیِ میانه -šud* : -šaw*) که از صیغه‌ها انتزاع شد واکه ندارند، لذا تکیه نمی‌پذیرند. پیشوندهای -mu و -bu از همگونیِ درزمانی با šaw* سرچشمه می‌گیرد، اما در اثر همگونیِ همزمانی با شناسه‌های مبدوء به /i/ تبدیل به -mi و -bi می‌شود. شناسه‌های بی‌قاعدهٔ مضارع اخباری نیز مرده‌ریگِ همنشینی با بنِ ایرانی میانه هستند. در ماضیِ ساده تکیه آسان به دست نمی‌آید و بنابراین شاید بی‌تکیه باشد؛ درهرحال تکیه بر هجای پایانی نیست که مخصوص ماضی نقلی است. امر و نهی مفرد به‌ترتیب búšu و núšu است. بن این فعلْ پیشوندهای -hā و -vā را می‌پذیرد: hā-šš-an «فرورفتن»، vā-šš-an «مانستن». با پیشوندِ -ha در مقام فعل معین می‌آید: čāl haššan «گود افتادن»؛ نیز صورتِ بی‌پیشوند آن در همین مقام: dar šan «دررفتن»، ǰar/ǰir šan «بالا/پایین رفتن»، sar šan «سررفتن».

جدول ۸ - biššán «رفتن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	mú-š-um	bú-š-um	bi-šš-am	mí-šš-am
۲	mí-š-i	bí-š-i	bi-šš-ey	mi-šš-ey
۳	mú-š-u	bú-š-a	be-šš-a	me-šš-a
جمع ۱	mí-š-im	bí-š-im	bi-šš-eym	mi-šš-eym
۲	mí-š-in	bí-š-in	bi-šš-eyn	mi-šš-eyn
۳	mú-š-un	bú-š-un	bi-šš-an	mi-šš-an

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	bi-ššám[1]	bi-šší bam	be-ššé bum
۲	bi-ššé-y	bi-šší bey	be-ššé bi
۳	bi-šší-Ø	be-ššé ba	be-ššé bu
جمع ۱	bi-ššé-ym	bi-šší beym	be-ššé bim
۲	bi-ššé-yn	bi-šší beyn	be-ššé bin
۳	bi-ššán	bi-šší ban	be-ššé bun

۳-۱۴-۳. **«افتادن»**. بنِ ماضیِ -ƙat در اثرِ همگون‌شدگی با پی‌چسبِ i- (فقرهٔ ۱-۳-۳) -- خواه این پی‌چسب شناسه باشد خواه سازندهٔ بن کامل (فقرهٔ ۳-۱-۳) -- به -ƙetí تبدیل می‌شود. شایان توجه وجودِ -ƙet در ماضی نقلی برای کلیهٔ صیغه‌هاست؛ علت این کیفیّت بر نگارندگان روشن نیست.

امر و نهی مفرد bé-ƙəw و né-ƙəw است. از ترکیب بن با پیشوندهای قاموسی معنای تازه ساخته می‌شود: de-ƙat-en «افتادن (درون چیزی)»، de-ƙƙat-en «اصرار ورزیدن» (تشدیدِ لفظی مؤیّدِ معناست)، ve-ƙat-en «ورافتادن»، vā-ƙat-en «پس ماندن، از دست رفتن»، hā-ƙat-en «آرام گرفتن (بارش، خمیر)».

فعل معینِ ha-ƙat-en پربسامد است: həwl haƙaten «عجله کردن»، xun haƙaten «خون افتادن»، dim haƙaten «نگون افتادن، سرنگون شدن»، šand haƙaten «نخ‌نما شدن»، miān haƙaten «از میان رفتن»، ƙam haƙaten «کم شدن، کاهش یافتن».

صورت بی‌پیشوند نیز به‌عنوان فعل معین فراوان کاربرد دارد: dar ƙaten «قطع شدن؛ درافتادن»، ǰir ƙaten «سقوط کردن»، xəw ƙaten «خوابیدن»، donyā ƙaten «زاده شدن»، čelle ƙaten «طولانی شدن»، gal / handey ƙaten «همراه شدن».

---

[1] قس. hā-šš-am «فرورفتم»، hā-šší-am «فرورفته‌ام»؛ بدین‌سان «رفته‌ام» را می‌توان bi-šší-am* فرض کرد که از کثرتِ استعمالِ bi-šš-am «رفتم» از میان رفته‌است.

جدول ۹ - beƙatén «افتادن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	mé-ƙəw-em	bé-ƙəw-em	bé-ƙat-em	mé-ƙat-em
۲	me-ƙəw-i	be-ƙəw-i	be-ƙet-i	me-ƙet-i
۳	me-ƙəw-a	be-ƙəw-a	be-ƙat-Ø	me-ƙat-Ø
جمع ۱	me-ƙəw-im	be-ƙəw-im	be-ƙet-im	me-ƙet-im
۲	me-ƙəw-in	be-ƙəw-in	be-ƙet-in	me-ƙet-in
۳	me-ƙəw-en	be-ƙəw-en	be-ƙat-en	me-ƙat-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	be-ƙetám	be-ƙetí bam	be-ƙaté bum
۲	be-ƙeté-y	be-ƙetí bey	be-ƙaté bi
۳	be-ƙetí-Ø	be-ƙaté ba	be-ƙaté bu
جمع ۱	be-ƙeté-ym	be-ƙetí beym	be-ƙaté bim
۲	be-ƙeté-yn	be-ƙetí beyn	be-ƙaté bin
۳	be-ƙetán	be-ƙetí ban	be-ƙaté bun

۳-۱۴-۴. **«بستن»**. بن‌های -vass : -vand فقط با پیشوند -de می‌آیند. جایگزین‌های -band -bass : نیز به کار می‌رود. طیف معنایی این فعل که عبارت باشد از «بستنِ در» و «بستنِ گره» و «نان بستن» با فارسی یکی است؛[1] قیاس شود با hā-bass-en «محکم بستنِ در». بن ماضیِ -vass و -vess در سوم شخص مفردِ بی‌شناسه vast است؛ این رفتار همانند رفتار بن‌ساز -ess- است که بی‌پی‌چسبْ -est می‌شود. شایان گفتن اینکه بن ماضی مرده‌ریگِ ایرانی باستان (-bast*) است. نشان نفی پس از پیشوند قاموسی می‌آید: -de-né-me-vass em «نمی‌بستم». در مضارع اخباری گاه نشان استمرار با بن ترکیب می‌شود: -dé-me-vand em ~ dé-mand-em «می‌بندم». امر و نهی مفرد dé-vand و de-né-vand است.

[1] ممکن است de-bass-en به‌معنای «نان بستن» باشد، لیکن برخی از گویشوران -bass : -band را در هر سه معنا به کار می‌برند.

جدول ۱۰ - devassén «بستن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	dé-me-vand-em	dé-vand-em	dé-vass-em	dé-me-vass-em
۲	de-me-vend-i	de-vend-i	de-vess-i	de-me-vess-i
۳	de-me-vand-a	de-vand-a	de-vast-Ø	de-me-vast-Ø
جمع ۱	de-me-vend-im	de-vend-im	de-vess-im	de-me-vess-im
۲	de-me-vend-in	de-vend-in	de-vess-in	de-me-vess-in
۳	de-me-vand-en	de-vand-en	de-vass-en	de-me-vass-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	de-vessám	de-vessí bam	de-vassé bum
۲	de-vessé-y	de-vessí bey	de-vassé bi
۳	de-vessí-Ø	de-vassé ba	de-vassé bu
جمع ۱	de-vessé-ym	de-vessí beym	de-vassé bim
۲	de-vessé-yn	de-vessí beyn	de-vassé bin
۳	de-vessán	de-vessí ban	de-vassé bun

۳-۱۴-۵. **«نهادن»**. فعل ha-nāy-en معنای «نهادن» را می‌رساند و بنابراین با «گذاشتن» فارسی برابر نیست؛ «اجازه دادن» با bi-ašt-en بیان می‌شود. اگر مقصود گوینده نهادن در جایی به‌خصوص مانند درونِ چیزی باشد، de-nāy-en به کار می‌رود. با پیشوند -vā فعل vā-nāy-en ساخته می‌شود: espeǰe vānāyen «شپشک زدن». بن مضارع ظاهراً -n(e) nāyé,) (< -nih*) است. بن ماضی -nā میانوند -y را در ساخت بن کامل یا صفت مفعولی (nāyí) اقتضا می‌کند. نشان نفی پس از پیشوند قاموسی می‌آید: ha-né-me-nā-m «نمی‌نهادم». امر و نهی مفرد há-nin و ha-ní-nin است.

جدول ۱۱- hanāyén «نهادن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	há-mi-nam	há-nam	há-nā-m	há-me-nā-m
۲	ha-mi-ne-y	ha-ne-y	ha-nā-y	ha-me-nā-y
۳	ha-mi-n-a	ha-n-a	ha-nā-Ø	ha-me-nā-Ø
جمع ۱	ha-mi-ne-ym	ha-ne-ym	ha-nā-ym	ha-me-nā-ym
۲	ha-mi-ne-yn	ha-ne-yn	ha-nā-yn	ha-me-nā-yn
۳	ha-mi-nan	ha-nan	ha-nā-n	ha-me-nā-n

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	ha-nāyám	ha-nāyí bam	ha-nāyé bum
۲	ha-nāyé-y	ha-nāyí bey	ha-nāyé bi
۳	ha-nāyí-Ø	ha-nāyé ba	ha-nāyé bu
جمع ۱	ha-nāyé-ym	ha-nāyí beym	ha-nāyé bim
۲	ha-nāyé-yn	ha-nāyí beyn	ha-nāyé bin
۳	ha-nāyán	ha-nāyí ban	ha-nāyé bun

۳-۱۴-۶. **«گرفتن»** و **«برداشتن»**. بن‌های -git : -gir در کلیهٔ صیغه‌ها ثابت می‌مانند. فعل پایه، بدون پیشوند قاموسی، bi-git-en «گرفتن» است. پیشوندهای قاموسی موجدِ معانی تازه است: vi-git-en «برداشتن»، ha-git-en «ستاندن، خریدن»، di-git-en «اندوختن؛ افروختن»، vā-git-en «نام نهادن» (نه «نام گرفتن»!) و šir vāgiten «از شیر گرفتنِ (نوزاد)». صورتِ بی‌پیشوند در مقامِ فعل معین فراوان کاربرد دارد: ǰəw giten «بلند کردن»، ǰir giten «پایین گرفتن»، sar giten «به سر کردن، پوشیدن»، rā giten «زن گرفتن» (قسـ . zen-e-rā «خواستگاری»)، dā giten «قبول کردن»، čāl giten «خاک کردن»، handey giten «چشم برهم گذاشتن»، lagasəw giten «لگدکوب کردن».

نشان نهی پس از پیشوند می‌آید: vi-ní-mi-git-em «برنمی‌داشتم». امر و نهی مفرد ví-gi(r) و vi-ní-gi(r) است.

جدول ۱۲ - vigitén «برداشتن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	ví-mi-gir-em	ví-gir-em	ví-git-em	ví-mi-git-em
۲	vi-mi-gir-i	vi-gir-i	vi-git-i	vi-mi-git-i
۳	vi-mi-gir-a	vi-gir-a	vi-git-Ø	vi-mi-git-Ø
جمع ۱	vi-mi-gir-im	vi-gir-im	vi-git-im	vi-mi-git-im
۲	vi-mi-gir-in	vi-gir-in	vi-git-in	vi-mi-git-in
۳	vi-mi-gir-en	vi-gir-en	vi-git-en	vi-mi-git-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	vi-gitám	vi-gití bam	vi-gité bum
۲	vi-gité-y	vi-gití bey	vi-gité bi
۳	vi-gití-Ø	vi-gité ba	vi-gité bu
جمع ۱	vi-gité-ym	vi-gití beym	vi-gité bim
۲	vi-gité-yn	vi-gití beyn	vi-gité bin
۳	vi-gitán	vi-gití ban	vi-gité bun

۳-۱۴-۷. **«کردن»**. لاغر شدن بن مضارع در مضارعِ اخباریِ این فعل خصوصیت گونه‌های زبانیِ البرز است. امر و نهی مفرد kon و nókon است. بی‌قاعدگی این فعل در نپذیرفتن پیشوندِ صرفی -be گویا از کثرتِ استعمالِ آن به‌عنوان فعل معین در افعال مرکب باشد: vā(z) korden «افروختن؛ باز کردن»، dar korden «بیرون کردن»، kār korden «کار کردن»، borme korden «گریه کردن»، ǰeng korden «دشنام دادن»، sā korden «عجله کردن»، hanehin/hanin korden «جنبیدن».

111. men zendegi-de xoǰi kār kordam, xoǰir-e kār di xeli kordam
«من در زندگی خوب کار کرده‌ام؛ کارِ خوب هم بسیار کرده‌ام.»

در مقامِ فعل معین با پیشوند -ha نیز می‌آید: dir haƙorden «دیر کردن»، pey haƙorden «دنبال کردن»، pus haƙorden «پوست کندن (میوه)»، vas haƙorden «بس بودن»، ƙaǰ haƙorden «راه کج کردن»، čor haƙorden ~ doƙorden «شاش کردن».

بن این فعل پیشوند -do را نیز می‌پذیرد: do-ƙorden «ریختن (متعدی)».[۱]

جدول ۱۳- ƙordén «کردن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	mé-n-em	ƙón-om	ƙórd-om	mó-/mé-ƙord-om[۲]
۲	me-n-i	ƙon-i	ƙórd-i	mo-ƙord-i
۳	me-n-a	ƙon-a	ƙord-Ø	mo-ƙord-Ø
جمع ۱	me-n-im	ƙon-im	ƙord-im	mo-ƙord-im
۲	me-n-in	ƙon-in	ƙord-in	mo-ƙord-in
۳	me-n-en	ƙon-on/-en	ƙord-on/-en	mo-ƙord-on/-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	ƙordám	ƙordí bam	ƙordé bum
۲	ƙordé-y	ƙordí bey	ƙordé bi
۳	ƙordí-Ø	ƙordé ba	ƙordé bu
جمع ۱	ƙordé-ym	ƙordí beym	ƙordé bim
۲	ƙordé-yn	ƙordí beyn	ƙordé bin
۳	ƙordán	ƙordí ban	ƙordé bun

۳-۱۴-۸. **«خندیدن».** ازجمله افعال سین‌دار «خندیدن» است که در زمان‌های ماضی (ساده و استمراری) دو گونه صرف دارد (فقرهٔ ۳-۲-۲). گونهٔ سین‌دار کمتر استعمال می‌شود. گونهٔ

[۱] قس. be-šānd-en «ریختن (لازم)».

[۲] -mo یا -me برای تمام اشخاص.

بی‌سین که صورت غالب است، با بن -xandé که ریختِ صفت مفعولی دارد، صرف می‌شود (فقرهٔ ۳-۲-۲). زمان‌های کامل با بن کامل (صفت مفعولی) -xandessé (با تغییر واکه) می‌آیند. توجه شود که ساخت‌های زیر فقط با محلّ تکیه متمایز می‌شوند:

bé-xend-i «بخندی» ≠ be-xendí «خندید»

mé-xend-i «می‌خندی» ≠ me-xendí «می‌خندید»

جدول ۱۴- bexandessén **«خندیدن»**

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	
مفرد ۱	mé-xand-em	bé-xand-em	be-xendám	bé-xandess-em
۲	me-xend-i	be-xend-i	be-xendé-y	bé-xandess-i
۳	me-xand-a	be-xand-a	be-xendí-Ø	bé-xandest-Ø
جمع ۱	me-xend-im	be-xend-im	be-xendé-ym	bé-xandess-im
۲	me-xend-in	be-xend-in	be-xendé-yn	bé-xandess-in
۳	me-xand-en	be-xand-en	be-xendán	bé-xandess-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	be-xendessám	be-xendessí bam	be-xandessé bum
۲	be-xendessé-y	be-xendessí bey	be-xandessé bi
۳	be-xendessí-Ø	be-xandessé ba	be-xandessé bu
جمع ۱	be-xendssé-ym	be-xendessí beym	be-xandessé bim
۲	be-xendessé-yn	be-xendessí beyn	be-xandessé bin
۳	be-xendessán	be-xendessí ban	be-xandessé bun

۳-۱۴-۹. **«خنداندن»**. بن‌های سببیِ این فعل با افزودنِ میانوندهای سببی‌ساز (فقرهٔ ۳-۱-۱) به مضارعِ فعال لازم حاصل می‌شود:

«خندیدن» xand- : xandess-

«خنداندن» xandān- : xandānd-

صرف این فعل مانند دیگر افعال سببی کاملاً قاعده‌مند است.

جدول ۱۵ - bexandāndén «خنداندن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	mé-xandān-em	bé-xandān-em	bé-xandānd-em	mé-xandānd-em
۲	me-xandān-i	be-xandān-i	be-xandānd-i	me-xandānd-i
۳	me-xandān-a	be-xandān-a	be-xandānd-Ø	me-xandānd-Ø
جمع ۱	me-xandān-im	be-xandān-im	be-xandānd-im	me-xandānd-im
۲	me-xandān-in	be-xandān-in	be-xandānd-in	me-xandānd-in
۳	me-xandān-en	be-xandān-en	be-xandānd-en	me-xandānd-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	be-xandāndám	be-xandāndí bam	be-xandāndé bum
۲	be-xandāndé-y	be-xandāndí bey	be-xandāndé bi
۳	be-xandāndí-Ø	be-xandāndé ba	be-xandāndé bu
جمع ۱	be-xandāndé-ym	be-xandāndí beym	be-xandāndé bim
۲	be-xandāndé-yn	be-xandāndí beyn	be-xandāndé bin
۳	be-xandāndán	be-xandāndí ban	be-xandāndé bun

۳-۱۴-۱۰. **«پاییدن»**. این فعل به‌معنی «مواظب بودن» ازجمله افعال معدودِ سین‌داری است که در کلیهٔ ساخت‌های گذشته بنِ سین‌دار می‌گیرد (فقرهٔ ۳-۲-۱) و از این لحاظ با ساخت‌های گویش‌های تاتی جنوبی مشابه است (بخش ۵، ایزوگلوس ۱۳). بن‌های مضارع و ماضی عبارت از -pāss : -pā است و مشدد شدن آنها با معنای فعل مناسبت دارد.

جدول ۱۶ - beppāssén «پاییدن»

	مضارع اخباری	مضارع التزامی	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد ۱	mé-ppā-m	bé-ppā-m	bé-ppāss-em	mé-ppāss-em
۲	me-ppā-y	be-ppā-y	be-ppāss-i	me-ppāss-i
۳	me-ppā-Ø	be-ppā-Ø	be-ppāst-Ø	me-ppāst-Ø
جمع ۱	me-ppā-ym	be-ppā-ym	be-ppāss-im	me-ppāss-im
۲	me-ppā-yn	be-ppā-yn	be-ppāss-in	me-ppāss-in
۳	me-ppā-n	be-ppā-n	be-ppāss-en	me-ppāss-en

	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی نقلی التزامی
مفرد ۱	be-ppāssám	be-ppāssí bam	be-ppāssé bum
۲	be-ppāssé-y	be-ppāssí bey	be-ppāssé bi
۳	be-ppāssí-Ø	be-ppāssé ba	be-ppāssé bu
جمع ۱	be-ppāssé-ym	be-ppāssí beym	be-ppāssé bim
۲	be-ppāssé-yn	be-ppāssí beyn	be-ppāssé bin
۳	be-ppāssán	be-ppāssí ban	be-ppāssé bun

۳-۱۴-۱۱. **«انداختن»**. بن‌های -engat : -engan همراه با پیشوند در چندین معنی ظاهر می‌شود. میانوندِ -r- بیرون از قاعده است و گویا از -dar به سایر پیشوندها سرایت کرده باشد. تفاوت واکه در پیشوندِ -de و -da شایان توجه است. فعل‌ها عبارت است از: -b engat-en «انداختن»، d-engat-en و de-r-engat-en «انداختن (درون یا پای چیزی)»، da-r-engat-en «قطع کردن»، ha-r-engat-en «نهادن»، vā-r-engat-en «از بین بردن».

با پیشوندِ -ha در مقام فعل معین می‌آید: dim ha-ngat-en «وارونه کردن»؛ نیز صورتِ بی‌پیشوند آن در همین مقام با کاربردی پربسامد: rā=ngat-en «راه انداختن»، ǰā=ngat-en «جا انداختن»، pey=ngat-en «عقب انداختن»، toma=ngat-en «به طمع انداختن»، ǰir=engat-en «پایین انداختن»، xis=engat-en «خیساندن»، raǰ=engat-en «رج کردن».

112. ƙo:ne-re béngatem zemin-i sar «کهنه را انداختم روی زمین.»

113. tar-e himān-e hárengan aftəʷ-y miān «هیزم‌های تَر را بگذار زیر آفتاب.»

۴- ریشه‌شناسی

تحوّلات آوایی زیر در تعیین جایگاه زیارانی در میان زبان‌های ایرانی اهمیّت دارد. بنا بر این موارد تحول، زیارانی به کاسپی نزدیک‌تر از هر گروه زبانی دیگر است و خصوصیّت دورگه‌ایِ شمال‌غربی- جنوب‌غربیِ کاسپی[1] را داراست (جدول ۱۷). شایان ذکر اینکه زیارانی ān* را به

[1] Borjian 2022a.

ūn* تبدیل نکرده است. ابدالِ ū*ی ایرانی میانه به /i/ در زیارانی چشمگیر است.[۱] ایزوگلوسی که زیارانی و تاتیک را منحصراً همبسته نشان دهد یافت نشد.

جدول ۱۷. تحوّل تاریخی واج‌ها

تبار←	ایرانی شمال‌غربی	ایرانی جنوب‌غربی
*ź-	zāmā «داماد»	dān- «دانستن»، hima «هیمه، هیزم»
*św-	ispi «سفید»، espeǰ «شپش»	seg «سگ»
*ṛź	esparz «اسپل، طحال»	al- «هِل، هشتن»
*-θr-	dessiār «دَستاس»، ara-dendān «دندان آسیا»، xoǰir «هژیر، خوب»	pesar «پسر»، assiəw «آسیاب»، so «سه»
*ǰ	ǰəwl «ژرف»، tiǰ «تیز»، biriǰ «برشته»	zen «زن»، zenda «زنده»، zan- «زدن»
*-č-	vāǰār «حصار»،[۲] taǰar «زِبَر»، ǰar «زیر»، ǰir «شایعه»، duǰ- «دوختن»، riǰ- «ریختن»، speǰ- «مکیدن»، wriǰ- «گریختن»، rbiǰ- «بیختن»، pač- «پختن»	ruz «روز»، nemāz «نماز»، nemāzi «غروب»، bāzār «بازار»، sāz- «ساختن»
*dw-	-bar «در» در loƙombar «هواکش تنور»	dar «در»، dig- «دیگر» در digiru(z) «دیروز»
*w-	vara «برّه»، varf «برف»، vāna «بهانه»، vāng «بانگ»، vinā «بینا»، vāreš «بارش»، vamen «بهمن»، valg «برگ»، viva «بیوه»، vini «بینی»، vey «بد»، vī «بید»، vas «بس»؛ vaƙ «گُرده، کلیه»[۳]	bād «باد»، bāhār «بهار»، bad «بد»؛ gol «گل»، gosna «گرسنه»، gorg «گرگ»

[۱] این پیشین‌شدگی در مازندرانی پربسامد است، اما در طالقان و ساوجبلاغ گویا کم بسامد باشد.

[۲] قس. فارسی: «تجر، تزر، طزر: خانهٔ زمستانی»، تالشی و تاتی مرکزی (خلخال): taǰar «ایوان»؛ از ریشهٔ tačara* «کاخ» (Asatrian 2011: 390).

[۳] قس. مازندرانی: vak(a) و vardik، از vṛtka-*. چنانچه از ریشهٔ vart* «گردیدن» باشد (حسن‌دوست ۱۳۹۳، §۴۳۶۸)، آنگاه می‌توان گفت که این لفظ تبار شمال‌غربی دارد.

تبار←	ایرانی شمال‌غربی	ایرانی جنوب‌غربی
*xt/*ft	rut- «فروختن»، sut- «سوختن»، sāt- «ساختن»، pit- «پیختن»؛ dārkutāneƙ «دارکوب»، ƙat- «کفتن، افتادن»، git- «گرفتن»، xot- «خفتن»، šƙāt- «شکافتن»	doxtar «دختر»،[1] raxt «رخت»، paxt «پخت، پَهن»؛ aftəw «آفتاب»
*st	angušt «انگشت»، čāšt «چاشت»، vešteƙ «جَست»، xešt «خِشت»، lešt- «لیسیدن»، -nešt«نشستن»[2]	doros «درست»، pus «پوست»، -ss(i) «ایستادن؛ برخاستن»[3]
*y-	yāri «جاری، یاد»	ǰəw «جو»، ǰuān «جوان»، ǰā «جا»، ǰiš «جوش»، ǰot (قسـ . «جفت») «یوغ»

۵- رده‌شناسی

برای یافتن جایگاه زیارانی در زبان‌های خویشاوند ایرانی، لازم است آن را در وهلهٔ نخست با گونه‌های زبانی پیرامونی مقایسه کنیم. این گونه‌ها عبارت از طالقان در شمال، کوهپایهٔ قزوین در باختر، و ساوجبلاغ در خاور است. همچنین منظور کردنِ گویش‌های البرز مرکزی (برجیان ۱۳۹۷) در پیرامونِ تهران در این مطالعه مناسبت دارد.

طالقان. درّهٔ طالقان را – با هشتاد آبادی آن – به سه ناحیهٔ بالاطالقان و میان‌طالقان و پایین‌طالقان بخش می‌کنند. در مطالعهٔ رده‌شناختیِ پیشین (Borjian 2021) گویش‌های طالقان به دو رده تقسیم شد: ۱- بالاطالقانی که با زبان کاسپی مرکزیِ تنکابن قرابت دارد؛ ۲- پایین‌طالقانی (شامل گویش‌های پایین‌طالقان و میان‌طالقان و بخشی از بالاطالقان) که همراه با الموتی در ردهٔ شبه‌طبری (Tabaroid) قرار گرفت.[4] در مطالعهٔ حاضر فقط ردهٔ دوم با عنوانِ مطلقِ «طالقانی» منظور شد.

---

[1] قسـ . طیخوری: detar.

[2] قسـ . حصارخروانی: -ništ؛ امّا رزجردی: -ness.

[3] قسـ . رزجردی: baštāyan «ایستادن».

[4] این رده را می‌توان «شبه‌کاسپی» (Caspioid) نامید تا با ردهٔ «شبه‌طبریِ» جاجرود علیا خلط نشود.

کوهپایهٔ قزوین. در شمال و شرق شهر قزوین، سه آبادی آلولک و رَزجِرد و حصارِ خُروان گویش‌های مشابه دارند.[۱] دونالد استیلو رزجردی را شبه‌تاتی (Tatoid) رده‌بندی کرده است (Stilo 2018). چنانکه در ابتدای این جستار آمد، زبانِ آبادی‌های پایکوهیِ میانِ فشگلدره و کوهپایهٔ قزوینْ همان زبان زیاران است،[۲] مگر در غربی‌ترین دره که فارسیِ قزوینی غالب است.

ساؤجبُلاغ. در شمال جادهٔ قزوین-تهران، میان اشتهارد و کَرَج‌رود، نیمی از آبادی‌ها هنوز به گویش‌هایی اصیل که «تاتی» (غیرترکی) خوانده می‌شود سخن می‌گویند. این گروه گویشی هنوز مطالعه نشده و داده‌های اندک منحصر به فَشَندی (انوشه‌پور/ ثمنی ۱۳۹۷) و کُردانی است (کلباسی ۱۳۸۸؛ Borjian 2021).

جاجرود و کَرَج‌رود. طبق یک مطالعهٔ تفصیلی (Borjian 2013a) این منطقه از البرزِ مرکزی به دو گروهِ زبانی تقسیم شد: ۱- آبادی‌های بالادستِ این دو رودخانه گویش‌های شبه‌طبری (Tabaroid) دارند (Borjian 2013b). ۲- آبادی‌های پایین‌دست همراه با خرده‌گویش‌های شمیرانات (Borjian 2011a, 2011b) که روی‌هم‌رفته گروه البرز مرکزی–جنوبی را تشکیل می‌دهند، در ردهٔ فارسی-طبری (Perso-Tabaric) جای می‌گیرند.

زبان‌هایی که نام برده شد همه میانِ چیدمانِ جغرافیاییِ دو خانوادهٔ زبانی کاسپی در شمال و تاتیک در جنوب جای می‌گیرند و با ویژگی‌های یکی از این دو خانواده تطابق نشان می‌دهند (Borjian 2021). این دو خانوادهٔ بزرگ نیک رده‌شناسی شده‌اند (Stilo 2018). از میان گویش‌های کثیرِ تاتیک آنچه در بررسی ما موضوعیت دارد تاتیِ جنوبی در بلوک تاکستان و بویین واقع در جنوب و جنوب‌شرقی قزوین است. تاتی جنوبی توسط یارشاطر به‌تفصیل مطالعه شده (Yarshter 1969) و در سال‌های اخیر فضلای محلّی از آن واژه‌نامه منتشر کرده‌اند (رحمانی ۱۳۹۰؛ پورمحمّدی/ غلامی ۱۳۹۱؛ پارسانسب ۱۳۹۳).

در ذیل ایزوگلوس‌ها بررسی و نتایج حاصله در جدول ۱۸ تنظیم می‌شود. یادآور می‌شویم

---

[۱] در جنوب الولک آبادی‌های آردِبیلک و تَرائن واقع‌اند که زبان بومی‌شان برخلاف انتظار در ردهٔ شبه‌تاتی نیست و با گویش‌های بومیِ رودبار الموت توافق نشان می‌دهد.

[۲] توجه شود که زبان این آبادی‌ها توافق رده‌شناختیِ تام با زیارانی ندارند؛ مانند ra- «برای» در انجیلاقی -- در برابرِ ban- در زیارانی (ایزوگلوس ۱۲).

که برخی ایزوگلوس‌ها انفعالی است، بدین معنی که اختلاف با ویژگی‌های منحصربه‌فردِ یک یا دو گویش، مانند ایزوگلوس‌های ۴ و ۱۰، موجب توافق با باقی گویش‌ها و لذا کسب امتیاز در جدول ۱۹ شده است. این کیفیّت البته از دقّتِ تحلیلِ شمارشیِ ما می‌کاهد.

ایزوگلوس‌های ۱ و ۲ - تأخر موصوف و مضاف و حروف اضافه بر اسم (فقرهٔ ۲-۲) ویژگی زبان‌های چپ‌چین[1] است (Stilo 1981) که کاسپی و تاتیک را نیز شامل می‌شود؛ در برابر فارسی و گروه فارسی-طبری که راست‌چین است.

ایزوگلوس‌های ۳ و ۴ - تثلیثِ کاسپی مشتمل بر ضمایر اُبلیک (مفرد ۱- mini، ۲- tiey، ۳- uey) از ویژگی‌های گروه شبه‌کاسپی و شبه‌طبری است. در کوهپایهٔ قزوین ضمایر از نوع تاتیک است (با ریشهٔ hača*): مفرد ۱- čaman، ۲- ešta، ۳- čun (حصارخروانی). ضمایر متّصل فارسی (۱- em-، ۲- et-، ۳- eš-) در کلیهٔ گروه‌های مورد بحثْ به‌عنوان جایگزینِ اُبلیک به کار می‌رود (فقرهٔ ۲-۴-۲).

ایزوگلوس‌های ۵ و ۶ - زمانِ آینده، مشهور به مضارع اخباری، در مازندرانی و گیلکیِ شرقی با میانوندِ خیشومی همراه است و در جاجرود و کرج‌رود علیا نیز چنین است: šu-n-i «می‌روی». سایر زبان‌های مورد بررسی وجه ناکامل (مضارع اخباری و ماضی استمراری) را بدون میانوندِ خیشومی و با پیشوندِ فارسیِ -mi که در تاتی جنوبی و تاتیِ مَراقی (در الموت) هم کاربرد دارد، می‌سازند.

ایزوگلوس ۷ - همهٔ گونه‌ها ماضیِ مطلق را با پیشوند صرفی یا جایگزین قاموسی آن می‌سازند، مگر کوهپایهٔ قزوین که پیشوند نمی‌گیرد: restā-m «فرستادم» (حصارخروانی).

ایزوگلوس ۸ - ماضی نقلی در زبان‌های کاسپی (Stilo 2018) و به‌تَبَع در جاجرود علیا وجود ندارد (مگر در افعال ایستا؛ فقرهٔ ۳-۹)، لیکن در سایر زبان‌های مورد گفتگو هست.

ایزوگلوس ۹ - حال و گذشتهٔ استمراری در فارسی با فعل معینِ «داشتن» و در کاسپی با فعل وجودی– مکانیِ «در بودن» بیان می‌شود (فقرهٔ ۳-۸-۲). در ساوجبلاغ، فشندی «در بودن» را دست‌کم در سوم شخص مفرد دارد.

---

[1] left-branching یا head-final.

ایزوگلوس ۱۰ - فعل ناقصِ mās : mas «خواستن و بایستن» (فقرهٔ ۳-۱۲) زیارانی را از طالقانی مجزا و با کوهپایهٔ قزوین انباز می‌کند. معادل‌ها در طالقانی -xā و بالاطالقانی vānə (= کاسپی) است. در نمونه‌های زیر جمله‌های «من باید بروم» (114) و «می‌خواستم بگویم» (115) مقایسه می‌شود.

114. men mā bušum :زیارانی
man mo šum :رزجردی

115. mas bugam :زیارانی
mos gum :رزجردی

ایزوگلوس‌های ۱۱ و ۱۲ - حرف اضافهٔ پساییندیِ da- «از» (فقرهٔ ۲-۶) زیاران و همسایگانش را از نوع کاسپی je- متمایز می‌کند. کوهپایهٔ قزوین در این ایزوگلوس دوپاره است: حصارخروانی و الولکی da- دارند، اما در رزجردی (r)a- هم نشان مفعول صریح است هم حرف اضافهٔ «از». در جاجرود علیا حرف پیشاییندیِ az غالب است. حرف اضافهٔ پساییندیِ ban- «برای» معادلِ ba- در طالقانی (Borjian 2021, p. 15) و ساوجبلاغی است.[1] حرف پساییندیِ er- «برای» وجه ممیّزِ جاجرود علیا است. در گروهِ فارسی-طبریِ البرز مرکزی-جنوبی حروف اضافه همانندِ فارسی پیشایندی است.

ایزوگلوس ۱۳ - یکی از شیوه‌های ساختنِ بنِ ماضی از بنِ مضارع در زبان‌های ایرانی غربی افزودن پسوندِ est- است که در این مطالعه بن‌های ماضی «سین‌دار» خوانده شد (فقرهٔ ۳-۲). بن‌های سین‌دار بسته به زبان بسامدهای مختلف دارد. اگرچه هنوز مطالعه‌ای در این زمینه منتشر نشده[2] می‌توان گفت که بسامدِ این مورفِ ماضی‌ساز مثلاً در کاسپی بس بیشتر از فارسی است. در روند مطالعهٔ حاضر دریافتیم که بن سین‌دار در زیارانی فراوان بلکه در زمان‌های کامل چیره است، حال‌آنکه همسایگانش طالقانی و ساوجبلاغی در این زمینه فقیرند. تاتی جنوبی از این نظر غنی است (جدول ۲۰)، با این تفاوت که افعال سین‌دارِ تاتی

[1] گیلکی شرق نیز be- «برای» را داراست.

[2] استیلو در مقالهٔ تفصیلی رده‌شناسی‌اش به این موضوع نپرداخته‌است (Stilo 2018: §6.2).

جنوبی در همهٔ صیغه‌های گذشته ازجمله ماضی، سین‌دار است؛ چنین است گویش‌های کوهپایهٔ قزوین که همسانی آن‌ها با تاتی جنوبی در بیست فعل تأیید شد بی‌آنکه مثالِ نقضی به‌دست آید.

اینکه طالقانی در این ایزوگلوس با زیارانی تفاوت فاحش نشان می‌دهد، مایهٔ شگفتی است. اکثریت بزرگِ مواد طالقانی در جدول ۲۰ از فلاحی و صادقیان (۱۳۹۰) است که با تأکید بر میان‌طالقان گردآوری شده و گویا گردآورندگان مانند عموم فضلای بومی فرض را بر این نهاده‌اند که گویش‌های سراسر طالقان همسان است. برای اطمینان نیاز به تحقیقات میدانیِ آینده است. گویش‌های ساوجبلاغ نیز محتاجِ گردآوریِ آکادمیک است.

جدول ۱۸ - ایزوگلوس‌های دستوری

	ایزوگلوس	البرز مرکزی- جنوبی	جاجرود علیا	ساوجبلاغ	**زیاران**	طالقان	کوهپایهٔ قزوین
۱	صفت + موصوف	−	+	+	+	+	+
۲	حروف اضافهٔ پسایندی	−	±	+	+	+	+
۳	ضمایر اُبلیک	−	+	+	+	+	+
۴	ضمایر اُبلیک بی hača*	+	+	+	+	+	−
۵	فاقد مضارعِ کاسپی	+	−	+	+	+	+
۶	وجهِ ناکامل با -mi	+	−	+	+	+	+
۷	ماضی با پیشوند	+	+	+	+	+	−
۸	ماضی نقلی	±	−	+	+	+	+
۹	استمرار با «در بودن»	±	+	±	+	+	−
۱۰	«خواستن» با mā	−	−	−	+	−	+
۱۱	«از» = -da	−	−	+	+	+	±
۱۲	«برای» = -ban	−	−	+	+	+	−
۱۳	غلبهٔ بن‌سازِ -est-	−	−	−?	+	−	+
جمعِ ایزوگلوس‌ها		5	5.5	10.5	**13**	11	8.5

حاصل‌جمعِ ایزوگلوس‌های جدول ۱۸ در جدول ۱۹ به نمایش درآمده است. توافق زیارانی با طالقانی در یازده از سیزده ایزوگلوس چندان بالاست که ظنِّ هم‌رده بودن آنها را تقویت می‌کند. لیکن ایزوگلوس نیرومندِ ۱۳ که دسته‌ای بزرگ از افعال را دربرمی‌گیرد این گمان را ضعیف می‌کند. درهرحال داده‌های طالقان در این مورد مسجّل نیست و باید چشم‌به‌راهِ موادّ تازه از سراسر طالقان بود.

توافق بالای زیارانی با همسایهٔ خاوری مبتنی بر اطّلاع اندک و ناقص ما از گویش‌های ساوجبلاغ است. لیکن حتی با منظور کردن احتمال خطا، وجود پیوستارِ زبانیِ طالقان-فشکلدره-ساوجبلاغ در جدول ۱۹ آشکار است. از جانب دیگر، توافق بالنّسبه اندکِ زیارانی با گویش‌های جاجرود علیا که شبه‌طبری (Tabaroid) رده‌بندی شده‌اند، نشان از شکاف میانِ زیارانی و مازندرانی دارد.

توافق قابل توجّه زیارانی با گویش‌های شبه‌تاتیِ (Tatoid) کوهپایهٔ قزوین، ناشی از هم‌پوشیِ ایزوگلوسیِ خانواده‌های کاسپی و تاتیک است. کانون ایزوگلوس ۱۳ باید تاتی جنوبی باشد، زیرا در این زبان بن‌های سین‌دار در کلیهٔ زمان‌های گذشته سین‌دار صرف می‌شوند. بنابراین «واگیری» از جانب زیارانی باید باشد که این خصیصه را فقط در زمان‌های کامل دارد.

سخن آخر اینکه مطالعهٔ حاضر گامی است به‌پیش در مقایسه با جستارِ رده‌شناسی طالقان (Borjian 2021). آن جستار به پرسشِ «طالقانی کاسپی است یا تاتیک؟» پاسخ «شبه‌طبری (شبه‌کاسپی)» داد. اکنون مشاهده می‌کنیم که در چارچوب ایزوگلوس‌های آن جستار، زیارانی ویژگی‌های شبه‌کاسپی طالقانی را به تمامی داراست و اگر زیارانی به‌جای طالقانی مطالعه می‌شد عیناً همان پاسخ به دست می‌آمد. لیکن در مطالعهٔ حاضر ایزوگلوس‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شد که زیارانی نقطهٔ پرگار در دایرهٔ شمولِ همسایگان باشد؛ لاجرم نتایج نسبت به جستار مذکور قدری متفاوت از کار درآمد. در اینجا زیارانی دیگر عیناً هم‌ردهٔ طالقانی نیست و گویا از کاسپی هم فاصله بگیرد. چه اندازه؟ پاسخ این پرسش در گروِ طرحی بس جامع‌تر و مرکب از ایزوگلوس‌هایی است که مبتنی بر داده‌های کامل از کلیهٔ گونه‌های زبانیِ منطقه باشد.

جدول ۱۹ - ترکیب ایزوگلوس‌ها

	کوهپایه	طالقان	زیاران	ساوجبلاغ	جاجرود
طالقان	6.5				
زیاران	8.5	11			
ساوجبلاغ	7	12.5	10.5		
جاجرود علیا	4	7.5	5.5	7	
البرز مرکزی-جنوبی	4.5	7	5	7.5	7.5

۶- جاینام‌شناسی

فشگل‌درّه. چنانکه در درآمد ذکر شد، این محل را حمدالله مستوفی «پشکل‌درّه» ضبط کرده است. قرنی پیش از او تواریخ مغول (در روایتِ تسخیرِ قلعهٔ الموت) «بِسکر» و «فِسکر» و «بیسِکله دِز» (*تاریخ جهانگشای*) و «پیشکله» (*جامع‌التواریخ*) و جز اینها آورده‌اند.

علّامهٔ قزوینی (۱۳۶۳: ۳-۸۷۲/۴) – سرآمد پژوهندگان تاریخ مغول – این گونه‌ها را گشتهٔ «پشگل‌دره» دانسته و احتمال قوی داده که جزء پشگل در آن به‌معنی «سرگین» باشد. باید گفت که چنین تسمیه‌ای با موازین جاینام‌شناسیِ فلات ایران راست نمی‌آید. در مطالعهٔ اسامی امکنه اصل را باید بر الگوهای (patterns) ملّی و محلّی گذاشت. اتیمولوژی این جاینام چنین تواند بود:

- pēš «پیش»
- gal یا gar (با املاهای گِل و گِر) به‌معنی «کوه»؛ این جزء در چند جاینام به‌ویژه در کوهپایه‌های البرز آمده، ازجمله در پَدِشخوارگَر که مدلول خودِ رشته‌جبال البرز است؛ نیز قسـ . گلپایگان/جرفاذقان < garbādagān*

بنابراین pēš-gar (> پشگل) در این استعمالِ جغرافیاییِ در فرم و معنی همان «پیشکوه» کنونی باید باشد. جفت متضاد پیشکوه و پشتکوه در فلات بلند ایران نمونه‌ها دارد، ازجمله پیشکوه (لرستان کنونی) ≠ پشتکوه (ایلام کنونی). لذا پشگل یا *پیشگر معادل «پیشکوه»

باید باشد – در برابر درّهٔ طالقان در آن‌سوی رشته‌جبال طالقان.

فشگلدره، به‌رغم پیشینهٔ طولانی، در گویش محلّی استعمالی نداشته‌است. این جاینام در سال ۱۳۴۵ رسماً جای به کوهپایه داد. بسیاری از بومیانْ خود و سرزمینشان را به طالقان منسوب می‌کنند.

گوناگونی جاینام‌های بلوک پشگلدره چشمگیر است:

زیاران جاینامی است که در چند آبادی مازندران ازجمله زیار و زیارکلا و زیارمحله و زیارو نظیر دارد. اینها همه با نامِ سردودمانِ آل زیار توافق نشان می‌دهد. قریهٔ تاریخی زیار در ابتدای رودشت اصفهان احیاناً با حکومت مرداویجِ زیاری در اصفهان مرتبط است. بنابراین زیار نامی کاسپی تواند بود.[۱]

قاضی‌کلایه (Gāsƙelā در تداول محلّی) پسوند جاینامیِ کاسپی دارد و احتمالاً در اصل کادی‌کلا بوده است. **تودارانِ** (Tidārān در گویش زیاران) به‌معنی «درختان توت» است. آشکار نیست **دارالسُّرور** (Dārkura «کورهٔ زغال‌سازی؟» در تداول محلّی) زادهٔ کدام طبع شاعرانه است. جاینامِ ƙazalaƙ را لابد از روی فضائل‌مآبی[۲] **کذلک** نوشته‌اند (قسـ . دهکدهٔ تاتی‌زبان Kaǰal در خلخال. نیز Keǰǰu، کجور کنونی[۳]). آبادی **آقچَری** باآنکه زبانش ایرانی است نشان از حضور تُرک در بلوک دارد. **ابراهیم‌آباد** را نام از امامزاده ابراهیم است؛ اکثر اهالی از سادات‌اند. **صَمغ‌آباد** ممکن است گشتهٔ نامی دیگر باشد. جاینام‌های دیگر عبارت است از: **خوزنان** (Xoznān)؛ **جَزَمه** (Gazma در تداول محلّی)؛ **طیخور** (Tixor)؛ **کَهوان** (Ƙəwhānِ در تداول محلّی؛ قسـ . روستای کَهوانَک در چند فرسخیِ باختر فشگلدره)؛ **آتانَک** (قسـ . روستای آتان در الموت)؛ نیز آبادی **حاجی‌آباد** با نام بومی Čuāneƙ در همسایگیِ طیخور.

---

[۱] عجیب است که فردیناند یوستی (۱۸۸۴) در *فرهنگ نام‌های ایرانی* «زیار» را نیاورده.

[۲] hypercorrection.

[۳] Borjian 2013e.

جدول ۲۰ - گزیدهٔ افعال سین‌دار (مصادر با پن -est-)[۱]

تاتی جنوبی[۲]	زیارانی	طالقانی[۳]	
—	bendəwessen	—	اندودن
bevārastan	bebāressen	bobār-ian/-oston	باریدن
baxšösdön**	bebaxšessen	babaxšien*	بخشیدن
čögönösdön**	begenessen	baganessen*	برخوردن
āgardastan	vegar(d)essen	vagardian	برگشتن
—	begmāressen	Bobalian	بلعیدن
beppāstan	beppāssen	boppāston	پاییدن
āparsastan	boporsessen	boporsian	پرسیدن
bepparastan	bepparessen	bappar-oston/-ian	پریدن
—	bipilāsessen	vopolāssian	پلاسیدن
bepesastan	bipisessen	bopussian	پوسیدن
tāzösdön**	betāzessen	botāzian	تاختن
betāšastan	betāšessen	botāšian	تراشیدن
betarsasen*	betarsessen	batarsian	ترسیدن
töršösdön**	botoršessen	botoršian	ترشیدن
betaraƙasen*	betarƙessen	batar-ƙian/-koston	ترکیدن
betanyasen*	detenessen	datanessen*	تنیدن
—	biǰiressen	boǰoroston	جُستن
böǰömbastan	boǰombessen	boǰonb-ian/-oston	جنبیدن
—	beǰengessen	boǰangian	جنگیدن
böyušasen*, ǰušösdön**	biǰišessen	boǰušian	جوشیدن

[۱] خانه‌های سایه‌دار در جدول حاوی مصادر سین‌دار است.

[۲] مصادر بیشتر به گویش تاکستانی است. ستاره (*) نشانگر لغت چالی (شالی) و (**) نشانگر لغت اشتهاردی است.

[۳] واکهٔ مرکّب /au/ (aw) در کتاب فلاحی و صادقیان معادلِ /əw/ در زیارانی است؛ این واکه را بی‌تصرّف آورده‌ایم بی‌آنکه صحّت آن را رد یا تأیید کنیم. ستاره (*) نشانگر لغت حصیرانی است (کیا ۱۳۹۰).

تاتی جنوبی	زیارانی	طالقانی	
böǰöndan	beǰǰəwessen	boǰǰáuoston	جویدن
—	biƙirijessen	boƙƙrujian	جویدن
čāpösdön**	bečapessen	boččāp-oston/-ian	چاپیدن
bečāstan	beččāssen	boččāston	چاپیدن
—	bečarxessen	bačarxian	چرخیدن
bečarastan	beččaressen	baččarian	چریدن
bemāsastan	demmāsessen	dommāsian	چسبیدن
—	bečasbessen	bačasbian	چسبیدن
bötösastan	botosessen	botosian	چُسیدن
bečašastan	bočošessen	bočošian	چشیدن
čöƙösdön**	be-/hā-ččeƙessen	boččoƙian	چکیدن
boxāriastan	bexāressen	boxār-oston/-ian	خاریدن
be-/ā-kāšasen*	de-/ve-ƙaressen	vaƙƙaroston	خراشیدن
berxendan	bexaressen	baxaroston	خریدن
—	boxošƙessen	boxušian	خشکیدن
bexandastan	bexandessen	baxandian	خندیدن
bexesastan	dexesessen	—	خیسیدن
bödözdan, dözdösdön**	bodozzessen	boduzzian	دزدیدن
bekāvastan	beƙāfessen	—	دعوا کردن
ugardasen*	degarsessen	dagar-dian/-oston	دگرگون شدن
damösdön**	bedamessen	—	دمیدن
bettaǰasen*	bedəwessen	bodáu-oston/-ian	دویدن
berasastan	beresessen	barosian	رسیدن
uvazastan; raxsösdön**	beragsessen	baraqsian	رقصیدن
—	boronbessen	—	رُمبیدن
beranǰastan	beranǰessen	borenǰian	رنجیدن
—	bəwzessen	báuzian	رهیدن
bezāstan	bezāssen	bozāston	زاییدن
sun(ös)dön**	bessəwessen	bossáuoston	ساییدن

	طالقانی	زیارانی	تاتی جنوبی
سنجیدن	bosanǰian	besanǰessen	usatten*
شدن	gerdian, garostian	garessen	gardastan
شلیدن	—	bošolessen	šölösdön**
شمردن	bošmor-don/-oston	bešmāressen	bešmārdan
شناختن	bešnāsien*	bešnāsessen	bešnāsastan
شنگیدن	—	bešengessen	—
شنیدن	bošnáuoston	bešnəwessen	bašonastan
طلبیدن	—	betalbessen	betalabasen*
غرّیدن	boqorrian	bogorressen	—
غُل زدن	—	vogolessen	bögölastan
غلتیدن	baqaltien*	degaltessen	bexaltasen*
فشردن	bošqāloston	hāšgālessen	āšqāldan
فهمیدن	bofahm-ian/-oston	befamessen	befamastan
قاپیدن	boqqāp-ian/-oston	beggāfessen	daqāfösdön**
کاویدن	—	veškalessen	bekāvastan
کشیدن	baǩešian	beǩašessen	beǩašastan
کشیدن (به‌دندان)	vokolāšian	veǩelāšessen	beǩalāšastan[1]
کوفتن (خرمن)	bašaresan*	bešaressen	—
گزیدن	bagazien*	begazessen	begazastan
گسستن	báusoston	bəwsessen	besestan
گندیدن	bagandian	betelessen	betɛliastan
لرزیدن	balarzian	belarzessen	belarzastan
لقّیدن	—	belaggessen	belaqqastan
لُمباندن	—	betegessen	—
لنگیدن	balengian	belengessen	belangasen*
مالیدن	bomāl-oston/-ian	bemālessen	bemāldan
مکیدن (حیوان)	boččáuoston	beččəwessen	—
موییدن	bazenǰien*	bezenǰessen	bezanǰasen*
نالیدن	bonāl-ian/-oston	benālessen	benālastan

[1] به‌معنای «تراشیدن (هندوانه از پوستهٔ آن)» است.

۷- فهرست افعال (افعال سین‌دار در جدول ۲۰ آمده‌است)

bu-kušt-en, kuš- — کُشتن
du-kušt-en, kuš- — خاموش کردن
dāšt-en, dār- — داشتن
be-dāšt-en, dār- — نگاه‌داشتن
bi-ašt-en, al- — هشتن، اجازه دادن
be-nvešt-en, -nvis- — نوشتن
be-rešt-en, ris- — رشتن
be-rbešt-en, -rbeǰ- — برشتن
be-ƙāšt-en, ƙār- — کاشتن
ve-lešt-en, lis- — لیسیدن
du-āšt-en, āz- — باختن
do-mošt-en, miz- — ریدن
bi-rind-en, rin- — ریدن
ha-rind-en, rin- — روفتن
bi-rbind-en, -rbin- — بُریدن
vā-rvind-en, -rvin- — چیدن (پشم)
be-šānd-en, šān- — ریختن (لازم)[2]
de-šānd-en, šān- — تکاندن
ve-šānd-en, šān- — افشاندن
hā-šānd-en, šān- — تکان دادن
bi-ččind-en, -ččin- — چیدن (از درخت)
di-ččind-en, -ččin- — چیدن (روی هم)
vi-ččind-en, -ččin- — جذب کردن (آب)
vi-sind-en, sin- — مالیدن
b-oxtānd-en, -xtān- — کوفتن
bu-guttānd-en, guttān- — کوفتن
be-rānd-en, rān- — راندن
de-rāgānd-en, rāgān- — چپاندن

be-ƙat-en, ƙəw- — افتادن
b-engat-en, -engan- — انداختن
bi-git-en, gir- — گرفتن
de-pāt-en, pāč- — پاشیدن
hā-pāt-en, pāč- — تکاندن
bo-xot-en, xos- — خوابیدن
bo-xosānd-en, xosān- — خواباندن
bu-sut-en, suz- — سوختن
hā-sut-en, suz- — تباه شدن
bu-gut-en, g(e)- — گفتن
bu-dut-en, duǰ- — دوختن
bu-duš-ten, duš- — دوشیدن
be-pat-en, pač- — پختن
b-enǰat-en, -nǰan- — خُرد کردن
b-espet-en, -speǰ- — مکیدن
be-sāt-en, sāz- — ساختن
bu-rut-en, ruš- — فروختن
b-əwt-en, əwǰ-[1] — بافتن
di-rit-en, riǰ- — ریختن
h-arbit-en, -rbiǰ- — بیختن
di-pit-en, pič- — پیچیدن
di-pičānd-en, pičān- — پیچاندن
dommot-en, -mmoǰ- — لگد کردن
bə-writ-en, -wriǰ- — گریختن
vā-lāt-en, lāǰ- — شکافتن
b-ešƙāt-en, -šƙāǰ- — شکافتن
be-nešt-en, niš- — نشستن
be-nešānd-en, nešān- — نشاندن

[1] قسـ . duǰ- «دوختن».

[2] قسـ . doƙorden «ریختن (متعدی)».

bi-d-an, (b)eyn- — دیدن
bi-ām-an, y(a)- — آمدن
bi-šš-an, š(i)- — رفتن
bi-zz-an, zan- — زدن
di-zz-an, zan- — درپوش نهادن
hā-zz-an, zan- — فرو کردن (در خاک)
be-resā-y-en, res- — فرستادن
vā-ssām-an, ss(i)- — ایستادن
pā-ssām-an, ss(i)- — برخاستن
be-/ha-dāy-en, d(e)- — دادن
ha-/de-nāy-en, n(e)- — گذاشتن، نهادن

togolčānd-en, golčān- — چپاندن
be-xānd-en, xān- — خواندن
du-gušānd-en, gušān- — پوشاندن
be-mānd-en, mān- — ماندن
be-bard-en, bar- — بُردن
bo-mord-en, mir- — مردن
do-mord-en, mir- — خاموش شدن
ƙord-en, ƙon- — کردن
bo-xord-en, xor- — خوردن
bu-šurd-en, šur- — شُستن
b-espārd-en, -spār- — سپردن
bi-əwrd-en, əwr- — آوردن

۸- واژه‌نامه

āmezen — زن‌عمو
ānpar — آن‌سو
āšin — آغشته
āteš-barag — رعدوبرق
āvordeng — آلاکلنگ
āyiš — آیش (زمین)
abr — ابر
abru — ابرو
adeš — همنام، آداش
aftəw — آفتاب، خورشید
aftəw-bo-hut — اسفند (ماه)
aglemand — عاقل
aǰi — خواهر بزرگ
alamba — چوب بلند
alāmbora — بسیار دراز
aləw — شعلهٔ آتش

āčānā — آن‌سو
āčča̱n — چنان
ādāy — دایی
ādāypesar — پسردایی
ādāyzen — زن‌دایی
ādem-biziār — گوشه‌گیر
ādem-miāna — معاشرتی
āferdegār — آفریده، تنابنده[1]
āhen — آهن
āǰiš — تب‌ولرز
āl — زرشکی
ālāƙ — کلبه

[1] biššam bāgān āferdegār deneba «به باغ رفتم تنابنده‌ای نبود».

alxāt — فلفل سیاه
aməwl — پسرعمو
ammey — عمه!
amrāz — ظرف
anarg — سنگدل
anbəwm — انبان
anezā/anazā — ناپسری
angas — عمدی، از قصد
angozi — دخترعمو
angušt—انگشت
ara-dendān — دندان آسیا
areštāš — آش رشته
asal — برکه
asal-magas — زنبور عسل
asb — اسب
asb-e-milčāna — مورچه‌سواری
assiəw — آسیاب
assiəwvān — آسیابان
ašƙ — اشک
bābā — پدربزرگ! (خطابی)[1]
bād — باد
bādām — بادام
bādgana — بادخیز
bādu — بادخیز
bāǰanāg/ǰanāg — باجناق
bāl — بازو[2]
bālān — هواپیما
bālešm — بالش
bālband — النگو
bāl-i-gal — مچ دست
bārān — باران
bārham — آبستن
bāyda — کاسه، بادیه
ba:ba — مردمک
ba:la — دستکش یک‌انگشتی
baba — فرزند (نه «نوزاد»)
bad — بد
balhora — زبانهٔ آتش
barangas — عمدی، قصداً
bedbed — تمجمج
beland — بلند
benbāgāl — زیربغل
benečča — بنیان
beneƙar — ته‌دیگ
benepar — پایین‌دست
beneruz — دیرباز
benešān — بُنشَن
benəwri — شالوده، پی
benia — زمینه
berār — برادر
berārzā — برادرزاده
berārzen — زن‌برادر
bexǰāma — پیراهن زیرین

[1] نیز pilla-dada و pilla-nana که گرته‌برداریِ جوان‌ترها از «پدربزرگ» و «مادربزرگِ» فارسی است.

[2] از شانه تا پنجه، معادل arm در انگلیسی.

bexšulvār — زیرشلواری
beygu — جغد
bez — بز
bəwda — کاسه، بادیه
bəwer — باور
bəwm — بام
bəwmberin — پاروی برف‌روبی
bibigozi — دخترعمه
bil — بیل
bizmī — موی بز؛ موی تَن
bog — بخار
boǰǰod — جدّی
borma — گریه
budbudlala — خرخاکی
bu — بو
bur — بایر
čā — چاه
čālma — دستار
čāšt — ناهار
ča:ra — دوک نخ‌ریسی
čaƙan — چانه
čalƙ — سبد
čamča — ملاقه
čana—چانه
čandar — چغندر
čapeš — بزغالهٔ یک‌ساله
čel — دوک پشم‌ریسی
čepi — آبکش
češt(a) — خو، عادت
čerāg — چراغ
četin — سخت
čəmuš — کفش
čəwr — چرب
čī — علوفه
čičiƙ — گنجشک
čilƙa — تراشه (هیزم)
čilƙ-e-angušt — انگشت کوچک
čina — دیوار، چینه
čira — جوجه
čirttiƙ — چروک
čogondor — چمباتمه
čor — شاش
čoren — شاشو
čošm — چشم
čošma — چشمه
ču — چوب
čuben — انگولک
čul-e-barhut — بیابان، برهوت
dāhān — دهان
dāhān-velā — دهان‌دره
dāhān-vin — دهان‌بین
dān — وعدهٔ خوراک[1]
dānyāsa — خمیازه
dār — درخت
dārkutāneƙ — دارکوب

[1] ye dān tia:re dārim, ye dān piāzəw
«یک وعده آبگوشت داریم، یک وعده اشکنه».

dessi — عمدی
dessiār — دَستاس
dəwri — بشقاب (دَوری)
dī — دود
dīda — دوده
diār — پدیدار
dig — عمود
digiru(z) — دیروز
digišəw — دیشب
dikkān — دکان
diličak — زبان کوچک
dilimәwǰ — مترجم، دیلماج
dim — صورت
dima — رویه (پارچه)؛ شیب کوه
dindik — نوک، منقار
dir — دیر؛ دور
dobola — دوقلو
dombesarččin — عقرب
dorččam — پِکّه
dorna — لقمه
doroǰ — زِیر (درشت)
doxāla[2] — دوشاخه (چوب)
doxtar — دختر
du — دوغ
dumbirik — حالت جنینی
dunduz — نوک‌تیز
duru — دروغ

dāyisān — لحظاتی پیش
da:čāšt — خوراکِ پیش از ناهار
dada — پدر
dadegi — پدری[1]
dadey — پدر!
dahāna — خوراکِ پیش از ناهار
dalb — سطل، دَلو
dar — در
darzen — سوزن
das — دست
dasčarx — فرغون
dasengeli — هُل (با دست)
dasgāla — داس
dasnemāz — وضو
dedəw — برادر بزرگ
deǰ — نوچ
del — دل
delānā — ازته‌دل
deləw — طاقچه
delra:min — دلرحم، مهربان
deltark — بزدل
delvey — بددل (وسواسی)
dem-i-dendān — دندان پیش
dendān — دندان
dengor — ابله، دَنگَل
der(i)ǰi — روزن سقف

[1] māy ban xo dadegi nokord «برای ما (در حق ما) که پدری نکرد».

[2] xāla به‌تنهایی معنادار نیست.

əwpat — آب‌پز
əwsār — افسار
əwšār — آویزان
əwtanā — آب‌تنی
fardešəw — فرداشب
feggār — بسیار ترش
fer — فین (بینی)
ferəwvān — فراوان
gāččāla — چغاله‌بادام
gāčil — مچ پا
gāhim — ضخیم
gālān — یک‌قُل دوقُل
gālāš — کلاغ
gālmāgāl — قیل‌وقال (قال‌ومقال)
gāp — قوزکِ پا
gārātit — شاتوت
gārāb — غُراب
gāyda — اندازه
gāyitā — حداکثر
galame-dār — درخت تبریزی
galbir — غربال
ganəwz — نشانهٔ تیر
garəw — شبنم
gelliānāhār — صبحانه
geyeš — کَمربند
geytān — بند کفش
gəw — خشک
gəws — قَوس، آذر (ماه)
golā-zebān — زبان کوچک

elhāy — اصرار، الحاح
eličča — آلوچه
eliƙ — آلو
engār — صرف‌نظر[1]
engir — انگور
enǰār — شأن، فَرّه
enǰil — انجیر
eris — عروس
esa — اکنون
esƙet — استوار
esparz — اسبُل، طحال
espeǰ — شپش
espeǰa — شپشک
esrāti — استراحت
eyāl — بچه، کودک
eyāz — نسیم
eybur — نزار، رنجور
əmu/āmu — عمو
əw — آب
əwbili — مرغابی
əwgeyi — ناتنی
əwla — آبله
əwlap — پهلو، بَر
əwlbəlu — آلبالو
əwmiāna — وسطی (بازی)

[1] mas bušum sa:rā vali engār ƙordom
«می‌خواستم بروم صحرا (کشتگاه) ولی صرف‌نظر کردم».

gəwgalvān — گاوبان، گلّه‌بان
gəwhān — گاوآهن
gīǰa — ریشهٔ فرش
gilāsƙ/gilāƙs — گیلاس
gillaband — گلاویز
gis — گیس
gis-i-hāla — تارِ مو
gisgol — گُلِ‌سر
go — گُه
gob — صمغ، انگُم
goč — زالزالک سرخ؛ زنبور زرد
gol — گُل
golārz — لهیب
gondeƙ—پنبه
gorba — گربه
gorčča — دسته، گروه
gorg — گرگ
gorgedāl — کرکس
gosna — گرسنه
hāpar — هوس
hafband — عقرب سیاه
hagga/hāgga — شاخه
haleng — لنگان
hammešaƙ/hameššaƙ — همیشه
hamru — امرود
hanāsa — نفس
handāna/hannāna — هندوانه
handuš-handuš — نفس‌نفس
haneƙ-e-mezā — شوخی و مزاح

golā(y) — کوچک
golā-nāhār — خوراکِ پیش از ناهار
golāy — رغبت
gorb — پسند
gordmāga — قورباغه
gors — سنگین
gort — گلو
gu — دکمهٔ لباس
guān — پستان (احشام)
gur-dalān — گم‌وگور
gusāla — گوساله
guš — گوش
gušgušaƙ — درگوشی
gušgutān — گوشت‌کوب
guštili-dār — زبان‌گنجشک
gāleš — شبان
gāra — گهواره
gal — گلو
galebād — آروغ، بادگلو
gal-e-guš — دوروبَر
galband — گردنبند
gana — خسیس
gandem — گندم
garddia — گردگیری
garmečakul — مارمولک (گونه‌ای)
gel — گِل
gešniǰ/gišniǰ — گشنیز
gəw — گاو
gəwda — ظرفیت (جنبه)

harāy — فریاد
hargest — هرگز
harvāri — گاه، گاهی
hasār—حیاط
hassa — استخوان
hasse-biliɬ—استخوان
haveng — هاون
hesid — حسود
həwa — هوو
hima — هیزم
hirini/hirina — هُرم آتش
hušteɬ — سوت
hut-e-mā — حوت، اسفند
iččin — چنین
ičinā — این‌سو
imid — امید
imiru(z) — امروز
imisāl — امسال
imišəw — امشب
inpar — این‌سو
ir — کپک
isbi/ispi — سفید
isbalāy — سپیدفام
isbi-gondeɬ — سفید چون پنبه
isbi-zaxm — آفْتِ دهان
isɬiǰiɬ — سکسکه
izār — سفره
ǰā — جا
ǰāǰigā — جایگاه
ǰāma — پیراهن
ǰān — جان
ǰāneziz — جان‌دوست
ǰāntāreɬ — خسیس، مُمسِک
ǰarpar — بالادست
ǰeǰim — جاجیم
ǰeng — دشنام
ǰerād — چرک گوش
ǰeregga — جلیقه
ǰermessa — ریزجثه
ǰezār — عذاب، زجر
ǰəw — جو
ǰəwl — ژرف، عمیق
ǰəwru — جارو
ǰəwz — گردو
ǰif — جیب
ǰiǰig — جوانه
ǰirpar — پایین‌دست
ǰorop — جوراب
ǰot/ǰod — یوغ
ǰu — جوی
ǰubirin — آبدزدک
ǰugula — جوی کوچک
kufālla — تاب (بازی)
kuli — بزغاله
kupā — خرمن
kur — کور
kur-e-gom — گم‌وگور
kur-e-magas — مگس ریز

kuri — زحمت
kut — انباشت
ƙāfeš — تکاپو
ƙāmbār — کاهدان، انبار کاه
ƙārd — کارد
ƙārttem — تار عنکبوت
ƙabar — تَره
ƙafal — کَفَل
ƙal — پازن؛ کچل
ƙalepiar — ناپدری
ƙaleƙ — اجاق
ƙalla — سر
ƙallesar — برهنه‌سر
ƙalu — تکّه (پنیر، قند)
ƙamar — صخره
ƙamieƙ — کمبود، کسری
ƙar-e-abr — پاره‌ابر
ƙari — زالزالک
ƙasu — لاک‌پشت
ƙaš — مرتبه، بار
ƙaškurut — زاغی، کَشکَرَک
ƙebin — عقد، کابین
ƙelāb — توسَری
ƙera — کَره
ƙerč — جمع‌وجور
ƙerd-e-verd — کردار
ƙerg — ماکیان، مرغ
ƙergedān — تگرگِ ریز
ƙerges — بی‌حال
ƙergəwla — آبله‌مرغان
ƙerm — کِرم
ƙeyer — کهیر
ƙeyvāni — آشپزِ زن (کدبانو)
ƙəw — ها (نفس گرم)
ƙəwa — آبی
ƙəwalāy — آبی‌فام
ƙəwčošm — زاغ (چشم)
ƙəwnil — کبود
ƙəwšiš — کبود
ƙiča — کوچه
ƙidi — کدو
ƙil — کَرت
ƙin — کون
ƙišmiš — کشمش
ƙiza — کوزه
ƙo:na — کهنه
ƙo:ne-ǰenda — کهنه و ژنده
ƙol — تاک؛ کوتاه؛ کُند
ƙološ — ساقهٔ گندم و جو
ƙondela — کُندهٔ درخت
ƙota — توله
lā-dāhān — بددهان؛ دهان‌لق
lāp — نصف
lāppa — تکّه
la:la — لالهٔ گوش
laba — اهمیت، توجّه
lagga — شاخه
lagasəw — لگدکوب

lam — بوته (هندوانه و خیار و گوجه)
lamč — لب
lamgasar — شلخته
lapeƙ — لَپّه
las — سُست
leng — پا (*leg*)
leygi — لگد
ləweƙ — لاوَک
ləwmbez — لُپ
ləwša — لب
liča — سنگ‌ریزه
lila — نوزاد حیوان
lilaband — قندیل
liš — آب دهان
lit — لِه
loƙƙa — پنبه
lopod — شقایق
lū — قِل، غلت
lut-e-sut — لخت‌وعور
māčča — ماده، ماچه
mā-gəw — گاو ماده
māl — دام؛ گوسفند
māng — ماه
mār — مار
mārebālešm — حلزون
mārezaradā — مارمولک
ma: — مِه
mafar — مهلت
magz-e-lān — فرق سر
majmeyn — سینی بزرگ، مجمعه
maƙi-gandem — ذرت
mal — بی‌مزه
malag — ملخ
mard — مرد
marǰu — عدس
meli — لاس، سگ ماده
menāri — بسیار
mergāna — تخم‌مرغ
mešgel — پشکل
mešƙ — پاکیزه
meymal — مشتریِ ثابت
meyxoš — مَلَس
mī — مو
miānčān — خشتک
mīǰa — میخ
miǰiƙ — مژه
milčāna — مورچه
milim — ولرم، ملایم
milmili — راه‌راه
miš — میش
moǰeš/moǰoš — شکل، گونه
morgaƙ — کپل، کَفَل
mošt — مشت
muš — موش
mūtoƙ — کم‌حرف و عبوس
nāčam — ناروا، نامناسب
nāƙ — کام، سقّ
nārač — ناروا، نامناسب

nātāli — لعن، نفرین
nana — مادر
nanegi — مادری
naney — (خطابی) مادر!
nar-e-angušt — انگشت شَست
navāxoli — ناغافل
naxun — ناخن
neƙās — لبِ بام
nemāzi — غروب
nendi — ننو
nesām — سایه‌گیر
netāǰ — تبار، نژاد
nəwdān — ناودان
nimān-i-mard — مردِ میان‌سال
nimizgir — نیمه‌باز (در)
nimsin — کهنه (رخت)
nogd — اشتها
nū — نو
num — نام
numuza — نامزد
nun — نان
ošgom(bala) — شکم
ošgomdār — آبستن
pā — (*foot*) پا
pāččemor — صدای پا
pāǰā — رد پا
pārsāl — پارسال
pāssāfā/pāssafā — پابرهنه
pāšara — لگدکوب
palƙān(a) — نردبان
palpal — غُلغُل
para — پیرامون
parčča — کنه
parza — شراره
pas-sebāy — پس‌فردا
paseft — پس‌انداز
passerin-sebāy — پسان‌فردا
paxt — پَهن
pelās — رختخواب
pendir — پنیر
perigiru(z) — پریروز
per(i)ǰin — آردبیز، پَرویزَن
perišəw — پریشب
perperaƙ — قاصدک
pesar — پسر
pesina — پستو
pesku — کمین
pet — بید (حشره)
peya-peya — قایم‌باشک
peyen — بِهِن
pəwǰar — کفش
piāzəw — اشکنه
piar-mār — پدر و مادر
pilla — بزرگ
pilley — مادربزرگ!
piniƙi — چُرت، پینکی
pireməməw — کفشدوزک
pis — کثیف؛ بد

ruz — روز
sābi — پرستاری؛ پذیرایی
sāg — سلامت
sāl — سال
sāl-diga — سال آینده
sāl-digata — دو سال دیگر
sāləwrd — آیش (درخت)
sāmān — سرحد، سامان
sāyna — سایه
sabr — عطسه
saf — سهو
safar — مرتبه، بار
sanǰu — دل‌پیچه، شکم‌درد
sar — سر
sar(h)ammāl — هم‌سن
sareǰarā — سربالایی
sareǰirā — سرازیری
saraku — سرکوفت
saravā — سرماخوردگی
sarčči — اهمیت، توجه
sarčir — چیره
sarmatars — بی‌باک
sarpāš — سرریز
sarza — درپوش
sebāy — فردا
seg — سگ
sella — پرسه
seng — سنگ
senǰa — سنجد

piš-perigiru(z) — پس‌پریروز
pišin — ظهر
pita — دستمال
pitəwl — تاول
pol — پُل
pū — پود
puƙ — پُتک
put — پوک
puta — بوته
rā — مرتبه، بار
rab — رَف
rač — مناسب
raxt — رخت، لباس
raz — آونگ (انگور)؛ بندِ رخت
resad — تقسیم؛ سهم
rešgan — نصیحت
rexib — رفیق
riƙendān — سنگدان
robrob[1] — سُرنا
rod — مستقیم
roma — رَمه، گلّه
roxāna — رودخانه
rubā — روباه
rušen — روشن
rutoneƙ — کم‌رو، خجالتی

[1] robrob و ǰodǰod «سپر» نام‌آوا هستند و گویا پس از رواج تعزیه در زیاران پدید آمده‌اند؛ قس. rarariəw «زنبورک» و gārā-ǰimǰim «ویولن».

serindān — بالاسر
setāra — ستاره
seyes — نُخراز
səwa — سبو
səwbel — صاف (سطح)
səwbun — صابون
səwz — سبز
səwzalāy — سبزگون
səwz-e-murt — سبز چون موْرد
siā — سیاه
siā-ezgāl — سیاهِ زغالی
siālāy — سیه‌فام
sif — سیب
siliƙ — ق (چشم)
sinā — تشت سفالی
siney-taxta — قفسهٔ سینه
sir-e-ƙəwa — آبی پررنگ
sirsiraƙ — جیرجیرک
sitin — ستون
sob — صبح
sodāng — ابله، دَنگ
sonda-selān — گل‌مژه
sorx — سرخ
sorxalāy — سرخ‌فام
su — نور، سو
šāg — شاخ
šāgāl — شغال
šāl-dār — سپیدار
šāppāti — سیلی

šalam — شلغم
šeytān — عنکبوت
šeytān-palla — تار عنکبوت
šəw — شب
šəwčaraz — شب‌چره
šəwƙi — شبانگاه
šəwparaƙ — پروانه
šiberār — برادرشوهر
šimār — مادرشوهر
šinəw — شنا
šipiar — پدرشوهر
šir — شیر
šiš — ترکه
šit — بی‌نمک، بی‌مزه
šivarān — خاکشی
šixuār — خواهرشوهر
šolāneƙ — زردآلو
šolompar — شلخته
šomš — جوانه
šorneƙā — آبشار
šoršoragdān — آبشار
šuar — شوهر
šulvār — شلوار
šur — شور
šur-e-xara — بسیار شور
tā — نخ، تار
tā-dār — داغداغان
tām — زمان
tāmārzu — آرزومند

tātu — سوسک
tāze-sarƙat — تازه‌به‌دوران‌رسیده
tadi — تند، به‌سرعت
tagarg — تگرگ
tal — تلخ
talerag — تلخ‌مزه
tam — ساکت
tareƙ — تُرد
tasƙ — پَست، کوتاه
taš — آتش
tašna — تشنه
tebila — طویله
teliās — کش‌وقوس
tenāf — طناب
tendir — تنور
terāzi— ترازو
terəw — تُرد
tia:ra — دیزی؛ آبگوشت
tiarg — تگرگ
tidbu-anā/-ačin — سِن (حشره)
tiǰ — تیز
tiǰina — دشنه
til — غلیظ (مِه، گِل)
tiriāƙi — قهوه‌ای
tirindāneƙ — خارپشت
tirƙemān — رنگین‌کمان
tit — توت
titin — توتون
tix — تیغ
tixǰuǰu — جوجه‌تیغی
toƙ — دهان
tol — هُل
tolom — گوسالهٔ مادهٔ جوان
toneƙ/tonoƙ — کم‌رشد، تُنُک
toniƙi — تُنُکه
torgeni — تند، شتابان
torša — ماهیچهٔ ساقِ پا
tortta — پُرز
tos — چُس
tosen — چُسو
tosena — سرگین‌غلتان
tosene-za:la — ترسو
tū — سرشیر
tuǰ — هزینه
tulƙā — سبو
tur — دیوانه
uskut — آرنج
ussānaƙ — افسانه
vāǰ/vāž — صدا
vāǰār — شایعه
vāl — بهت‌زده
vāna — بهانه
vāna-ǰur — بهانه‌جو
vāng — بانگ
vāreš — باران
vāš — علف
vātera — هذیان
vāverāz — برازنده

vāx — بهت‌زده
vāz-e-səwz — سبز کم‌رنگ
vāzi — بازی
va:men — بهمن
va:ra — برّه
vaƙ — کلیه، قلوه
val — کج
valg — برگ
vareƙ-ǰār — بوته‌زار
varf — برف
varf-e-suǰ — سوزِ سرما
varzəw — ورزا
vas — بس، کافی
vatevir — محنت
veded — غده
ver(gun) — مَنگ
veǰa — وجب
verdeng — تکان
vešku — شکوفه
vešteƙ — جَست
vey — بد
veyreng — کم‌رنگ
veysuleƙ — بدسلوک، ناسازگار
veyxəw — بدخواب
veyxor — بدخوراک
vezam — تکان
vī-dār — بید
vigā — تبخال

vinā — چشمِ دیدن (میل)[1]
vini — بینی
vini-hāla — سوراخ بینی
vini-zoƙ — آب بینی
višil — جلف
vištar — بیشتر
višgin — نشگون، وشگون
viva — بیوه
votor — عتاب
vozgol — درشت‌چشم
xāƙili — خاکستری
xāleƙ — خاله
xāna — خانه
xaf — سهو، خبط
xanda — خنده
xar — خر
xara — گل‌آلود
xarečengāl — خرچنگ
xareguš — خرگوش
xarmeza — خربزه
xeded — قلقلک
xerčča — خربزهٔ نارس
xers — خرس
xez — لیز؛ شن
xezelū — سرسره
xələwl/xāləwl — پسرخاله
xəwa — سرفه

[1] ure vinā nedāra «چشم دیدنِ او را ندارد».

xiš — خویشاوند
xiva — پارو
xo(r)ččām — استراحت
xoǰir — خوب
xol — خاکستر؛ خَم
xor — بهن (برای خشک شدن)
xoša — خوشه
xuār — خواهر
xuārzā — خواهرزاده
xug — خوک، گراز
xuruz — خروس
xuruz-vāng — خروس‌خوان
yād — یاد
yāddā — یاددهنده
yāri — جاری
ye-mit — کمی
yeƙ — یک
yeƙƙiboda — ناگهان
yend-ā/-əw/-ey — اندکی
ye-təw — مدتی
yoxmi — خیره‌سر
yuf(t) — ناپدید
zāmā — داماد
zāmā-das-berār — ساقدوش
zāra — نان‌ریزه
zārkuš — زجرکش
zamhirin — گرما (نه «زمهریر»)
zard — زرد
zardalāy — زرگون
zard-e-ǰuba — زرد چون زردچوبه
zareč — کبک
zebān — زبان
zegāl — زغال
zegel — نازک (صدا)
zel-e-setāra — ستارهٔ پرنور
zelf — زلف
zelf-e-porččeƙ — طُرّه
zen — زن
zen-e-eyāl/-zā — زن و بچه
zen-e-rā — خواستگاری
zenarzān — عزب
zenberār — برادرزن
zenmār — مادرزن
zenpiar — پدرزن
zenxuār — خواهرزن
zertteƙ — جفتک
zeydi — وسواسی
ziāni — زانو
zid — زود
zigilxor-eƙ/-aƙ — آخوندک
zil — آبسهٔ دندان
zilimbəw — آبکی، رقیق
ziz(a) — زوزه
zoƙ — آب بینی
zur — پهن، کود

نمایهٔ فارسی

آب — əw
آب‌پز — əwpat
آب‌تنی — əwtanā
آبدزدک — ǰubirin
آبستن — ošgomdār, bārham
آبسه — zil
آبشار — šorneƙā, šoršoragdān
آبکش — čepi
آبکی — zilimbəw
آبگوشت — tia:ra
آبله — əwla, ƙergəwla
آبی — ƙəwa, ƙəwalāy
آتش — taš
آخوندک — zigilxor-eƙ/-aƙ
آذر (ماه) — gəws
آردبیر — per(i)ǰin
آرزومند — tāmārzu
آرنج — uskut
آروغ — galebād
آسیاب — assiəw
آسیابان — assiəwvān
آشپز — ƙeyvāni
آغشته — āšin
آفتاب — aftəw
آفریده — āferdegār
آلاکلنگ — āvordeng
آلبالو — əwlbəlu

آلو — eliƙ
آلوچه — eličča
آن‌سو — āčānā, ānpar
آونگ (انگور) — raz
آویزان — əwšār
آهن — āhen
آیش — āyiš, sāləwrd
ابر — abr, ƙar-e-abr
ابرو — abru
ابله — dengor, sodāng
اجاق — ƙaleƙ
اسب — asb
استخوان — hassa, hasse-biliƙ
استراحت — xo(r)ččām, esrāti
استوار — esƙet
اسفند — hut-e-mā, aftəw-bo-hut
اشتها — nogd
اشک — ašƙ
اشکنه — piāzəw
اصرار — elhāy
افسار — əwsār
افسانه — ussānaƙ
اکنون — esa
النگو — bālband
امرود — hamru
امروز — imiru(z)
امسال — imisāl

امشب — imišəw
امید — imid
انباشت — kut
انبان — anbəwm
انجیر — enǰil
اندازه — gāyda
اندکی — yend-ā/-əw/-ey
انگُم — gob
انگور — engir
انگولک — čuben
اهمیت — sarčči, laba
این‌سو — ičinā, inpar
باجناق — bāǰanāg
باد — bād
بادام — bādām
بادخیز — bādu, bādgana
بادیه — bāyda, bəwda
باران — bārān, vāreš
بازو — bāl
بازی — vāzi
بالادست — ǰarpar
بالاسر — serindān
بالش — bālešm
بام — bəwm
بانگ — vāng, xuruz-vāng
باور — bəwer
بایر — bur
بچه — eyāl
بخار — bog

بد — bad, vey, pis
بدخواب — veyxəw
بدخوراک — veyxor
بددل — delvey
بددهان — lā-dāhān
بدسلوک — veysuleƙ
برادر — berār, dedəw
برادرزاده — berārzā
برادرزن — zenberār
برادرشوهر — šiberār
برازنده — vāverāz
برف — varf
برکه — asal
برگ — valg
برّه — va:ra
برهوت — čul-e-barhut
بز — bez
بزدل — deltarƙ, tosene-za:la
بزرگ — pilla
بزغاله — kuli, čapeš
بس — vas
بسیار — menāri
بشقاب — dəwri
بلند — beland
بند — raz, geytān
بُنشَن — benešān
بنیان — benečča
بو — bu
بوته — puta, lam, vareƙ-ǰār

vāna, vāna-ǰur — ڤانه

vāl, vāx — ڤَت‌زده

tadi, torgeni — به‌سرعت

va:men — ڤمن

sarmatars — بی‌باک

ƙerges — بی‌حال

vī-dār, pet — بید

vištar — بیشتر

bil — بیل

mal, šit — بی‌مزه

vini — بینی

viva — بیوه

pā, leng — پا

pāssāfā — پابرهنه

pārsāl — پارسال

xiva, bəwmberin — پارو

ƙal — پازن

mešƙ — پاکیزه

ǰirpar, benepar — پایین‌دست

puƙ — پُتک

dada, dadey, piar — پدر

zenpiar — پدرزن

šipiar — پدرشوهر

dadeǧi — پدری

diār — پدیدار

sābi — پذیرایی

tortta — پُرز

sābi — پرستاری

sella — پرسه

šəwparaƙ — پروانه

per(i)ǰin — پَرویزَن

perigiru(z) — پریروز

perišəw — پریشب

paseft — پس‌انداز

passerin-sebāy — پسان‌فردا

piš-perigiru(z) — پس‌پریروز

tasƙ — پَست

guān — پستان

pesina — پستو

pesar — پسر

xələwl — پسرخاله

ādāypesar — پسردایی

aməwl — پسرعمو

pas-sebāy — پس‌فردا

gorb — پسند

mešǧel — پشکل

pol — پُل

loƙƙa, gondeƙ — پنبه

pendir — پنیر

pū — پود

put — پوک

əwlap — پهلو

paxt, xor — پَخَن

peyen, zur — پِخِن

benəwri — پی

para — پیرامون

ǰāma, bexǰāma — پیراهن

bexšulvār — پیژامه

تاب — kufālla
تار — tā, ƙārttem, gis-i-hāla
تاک — ƙol
تاول — pitəwl
تبخال — vigā
تخم‌مرغ — mergāna
ترازو — terāzi
تراشه — čilƙa
تُرد — tareƙ, terəw
ترسو — tosene-za:la, deltarƙ
ترش — feggār
ترکه — šiš
تَره — ƙabar
تشت — sinā
تشنه — tašna
تقسیم — resad
تکاپو — ƙāfeš
تکان — vezam, verdeng
تکّه — lāppa, ƙalu, pičiƙ
تگرگ — tiarg, tagarg, ƙergedān
تلخ — tal, talerag
تمجمج — bedbed
تنابنده — āferdegār
تُنُک — toneƙ
تُنُکه — toniƙi
تنور — tendir
توت — tit
توتون — titin
توجه — sarčči, laba
توله — ƙota
ته‌دیگ — beneƙar
تیز — tiǰ
تیغ — tix
جا — ǰā, ǰāǰigā
جاجیم — ǰeǰim
جارو — ǰəwru
جاری — yāri
جان — ǰān, ǰāneziz
جدی — boǰǰod
جَست — vešteƙ
جغد — beygu
جفتک — zertteƙ
جلف — višil
جلیقه — ǰeregga
جو — ǰəw
جوانه — ǰiǰig, šomš
جوجه — čira
جوجه‌تیغی — tixǰuǰu
جوراب — ǰorop
جوش — garmeš
جوی — ǰu, ǰugula
جیب — ǰif
جیرجیرک — sirsiraƙ
چانه — čaƙan, čana
چاه — čā
چراغ — čerāg
چرب — čəwr
چُرت — piniƙi

چرک — ǰerād
چروک — čirttiƙ
چُس — tos, tosen
چشم — čošm, vinā, vozgol
چشمه — čošma
چغاله — gāččāla
چغندر — čandar
چنان — āččān
چنین — iččin
چوب — ču, alamba
چیره — sarčir
چینه — čina
حرارت — zamhirin, hirini
حسود — hesid
حلزون — mārebālešm
حیاط — hasār
خارپشت — tirindāneƙ
خاکستر — xol
خاکستری — xāƙili
خاکشی — šivarān
خاله — xāleƙ
خانه — xāna
خجالتی — rutoneƙ
خر — xar
خربزه — xarmeza, xerčča
خرچنگ — xarečengāl
خرخاکی — budbudlala
خرس — xers
خرگوش — xareguš

خرمن — kupā
خروس — xuruz, xuruz-vāng
خسیس — gana
خشتک — miānčān
خشک — gəw
خَم — xol
خمیازه — dānyāsa
خنده — xanda
خو — češt(a)
خواستگاری — zen-e-rā
خواهر — xuār, aǰi
خواهرزاده — xuārzā
خواهرزن — zenxuār
خواهرشوهر — šixuār
خوب — xoǰir
خورشید — aftəw
خوشه — xoša
خویشاوند — xiš
دارکوب — dārkutāneƙ
داس — dasgāla
دام — māl
داماد — zāmā
دایی — ādāy
دختر — doxtar
دخترعمو — angozi
دخترعمه — bibigozi
در — dar
دراز — alāmbora
درپوش — sarza

dār — درخت
duru — دروغ
das — دست
čālma — دستار
dessiār — دَستاس
ba:la — دستکش
pita — دستمال
ǰeng — دشنام
tiǰina — دشنه
diɬɬān — دکان
gu — دکمه
del, delānā — دل
dalb — دَلو
dī — دود
dīda — دوده
dur — دور
du — دوغ
dobola — دوقلو
čel, ča:ra — دوک
dāhān, toɬ — دهان
dāhān-vin — دهان‌بین
dāhān-velā — دهان‌دره
lā-dāhān — دهان‌لق
dir — دیر
digiru(z) — دیروز
tia:ra — دیزی
digišəw — دیشب
čina — دیوار
tur — دیوانه

maɬi-gandem — ذرت
raxt — رخت
pelās — رختخواب
pāǰā — ردّ
āteš-barag — رعد
golāy — رغبت
rab — رَف
rexib — رفیق
zilimbəw — رقیق
roma — رَمه
eybur — رنجور
tirɬemān — رنگین‌کمان
rubā — روباه
roxāna — رودخانه
ruz — روز
der(i)ǰi — روزن
rušen — روشن
dima — رویه
ɬaškurut — زاغی
ɬari, gоč — زالزالک
ziāni — زانو
zebān, golā-zebān, diličaɬ – زبان
guštili-dār — زبان‌گنجشک
balhora — زبانه
doroǰ — زِبر
ǰezār — زجر
kuri — زحمت
zard, zardalāy — زرد
šolāneɬ — زردآلو

زرشکی — āl
زغال — zegāl
زلف — zelf, zelf-e-porččeƙ
زمان — tām
زمینه — benia
زن — zen
زن‌برادر — berārzen
زنبور — asal-magas, goč
زن‌دایی — ādāyzen
زن‌عمو — āmezen
زود — zid
زوزه — ziz(a)
ژرف — ǰəwl
ساقه — ƙološ
ساکت — tam
سال — sāl
سایه — sāyna, nesām
سبد — čalƙ
سبز — səwz, səwzalāy
سبو — səwa, tulƙā
سپیدار — šāl-dār
ستاره — setāra, zel-e-setāra
ستون — sitin
سخت — četin
سر — sar, ƙalla
سرازیری — sareǰirā
سربالایی — sareǰarā
سرحد — sāmān
سرخ — sorx, sorxalāy

سرسره — xezelū
سرشیر — tū
سرفه — xəwa
سرگین‌غلتان — tosena
سرماخوردگی — saravā
سُرنا — robrob
سُست — las
سطل — dalb
سفره — izār
سفید — isbi, isbalāy
سکسکه — isƙiǰiƙ
سگ — seg
سنجد — senǰa
سنگ — seng
سنگدان — riƙendān
سنگدل — anarg
سنگ‌ریزه — liča
سنگین — gors
سوت — hušteƙ
سوز — varf-e-suǰ
سوزن — darzen
سوسک — tātu
سهم — resad
سهو — saf, xaf
سیاه — siā, siālāy
سیب — sif
سیلی — šāppāti
سینی — maǰmeyn
شاتوت — gārātit

šāg — شاخ
hagga, lagga, doxāla — شاخه
čor, čoren — شاش
enǰār — شأن
vāǰār — شایعه
šəw, šəwƙi — شب
gāleš — شبان
šəwčaraz — شب‌چره
garəw — شبنم
espeǰ, espeǰa — شپش
parza — شراره
aləw — شعله
šāgāl — شغال
lopod — شقایق
moǰeš — شکل
ošgom(bala) — شکم
vešku — شکوفه
šolompar, lamgasar — شلخته
šalam — شلغم
šulvār — شلوار
xez — شن
šinəw — شنا
haneƙ — شوخی
šur, šur-e-xara — شور
šuar — شوهر
dima — شیب
šir — شیر
səwbun — صابون
səwbel — صاف

sob — صبح
gelliānāhār — صبحانه
ƙamar — صخره
vāǰ, oǰemiǰ — صدا
gob — صمغ
dim — صورت
gāhim — ضخیم
deləw — طاقچه
esparz — طحال
tenāf — طناب
tebila — طویله
amrāz — ظرف
pišin — ظهر
aglemand — عاقل
votor — عتاب
marǰu — عدس
ǰezār — عذاب
eris — عروس
əwrāndālāg — عریان
zenarzān — عزب
sabr — عطسه
ƙebin — عقد
dombesarčči̇n, hafband — عقرب
vāš — علف
či̇ — علوفه
dessi, angas, barangas — عمدی
əmu — عمو
dig — عمود
ammey — عمه

عمیق — ǰəwl
عنکبوت — šeytān
غده — veded
غُراب — gārāb
غربال — galbir
غروب — nemāzi
غلت — lū
غلیظ — til
فراوان — ferəwvān
فردا — sebāy
فرداشب — fardešəw
فرزند — baba
فرغون — dasčarx
فریاد — harāy
فلفل — alxāt
قاصدک — perperaƙ
قایم‌باشک — peya-peya
قِل — lū
قلقلک — xeded
قلوه — vaƙ
قندیل — lilaband
قورباغه — gordmāga
قوزک — gāp
قهوه‌ای — tiriāƙi
قی — siliƙ
کارد — ƙārd
کاسه — bāyda, bəwda
کافی — vas
کام — nāƙ

کاهدان — ƙāmbār
کبک — zareč
کبود — ƙəwšiš, ƙəwnil
کپک — ir
کثیف — pis
کج — xol, val
کچل — ƙal
کدو — ƙidi
کَرت — ƙil
کردار — ƙerd-e-verd
کرکس — gorgedāl
کِرم — ƙerm
کَره — ƙera
کسری — ƙamieƙ
کشمش — ƙišmiš
کفش — pəwǰar, čəmuš
کفشدوزک — pireməməw
کَفَل — ƙafal, morgaƙ
کلاغ — gālāš
کلبه — ālāƙ
کلیه — vaƙ
کمبود — ƙamieƙ
کمربند — geyeš
کم‌رنگ — veyreng
کمرو — rutoneƙ
کمی — ye-mit
کمین — pesku
کُند — ƙol
کُنده — ƙondela

parčča — کنه
ƙol — کوتاه
golā(y) — کوچک
ƙiča — کوچه
eyāl — کودک
kur — کور
ƙiza — کوزه
ƙin — کون
ƙo:na, nimsin — کهنه
ƙeyer — کهیر
gəw, mā-gəw, varzəw — گاو
gəwhān — گاوآهن
gəwgalvān — گاوبان
harvāri — گاه
xug — گراز
gorba — گربه
ǰəwz — گردو
gosna — گرسنه
gorg — گرگ
borma, čoren-e-čošm — گریه
gešniǰ — گشنیز
gol — گُل
gillaband — گلاویز
gisgol — گُلِسر
sonda-selān — گل‌مژه
gel — گِل
xara — گل‌آلود
gal, gort — گلو
čičiƙ — گنجشک

gandem — گندم
gusāla, tolom — گوساله
māl — گوسفند
guš, gušgušaƙ — گوش
gušgutān — گوشت‌کوب
gāra — گهواره
gis — گیس
gilāsƙ — گیلاس
meli — لاس
ƙasu — لاک‌پشت
ləwša, lamč — لب
raxt — لباس
ləwmbez — لُپ
lapeƙ — لَپّه
yoxmi — لجباز
lut — لخت
āǰiš — لرز
dorna — لقمه
leygi — لگد
lagasəw, pāšara — لگدکوب
lit — لِه
xez — لیز
nana, naney — مادر
pilley — مادربزرگ
zenmār — مادرزن
šimār — مادرشوهر
nanegi — مادری
mār — مار
mārezaradā, garmečakul – مارمولک

ماه — māng

مترجم — diliməwǰ

مُچ — gāčil, bāl-i-gal

مرتبه — rā, safar, ƙaš

مرد — mard

مردمک — ba:ba

مرغ — ƙerg

مرغابی — əwbili

مژه — miǰiƙ

مشت — mošt

مشتری — meymal

ملاقه — čamča

ملایم — milim

ملخ — malag

مَلَس — meyxoš

مناسب — rač

منقار — dindiƙ

مَنگ — ver(gun)

مو — mī

مورچه — milčāna, asb-e-milčāna

موش — muš

مِه — ma:

مهربان — delra:min

مهلت — mafar

میخ — mīǰa

میش — miš

ناپدری — ƙalepiar

ناپدید — yuf(t)

ناپسری — anezā

ناتنی — əwgeyi

ناخن — naxun

ناسازگار — veysuleƙ

ناگهان — yeƙƙiboda, navāxoli

نام — num

نامزد — numuza

نان — nun

ناودان — nəwdān

ناهار — čāšt

نخ — tā

نردبان — palƙān(a)

نزار — eybur

نژاد — netāǰ

نسیم — eyāz

نشانه — ganəwz

نصف — lāp

نصیحت — rešgan

نفرین — nātāli

نفس — hanāsa, handuš

ننو — nendi

نو — nū

نوچ — deǰ

نور — su

وجب — veǰa

ورزا — varzəw

وسواسی — zeydi, delvey

وضو — dasnemāz

ولرم — pitirim, milim

هاون — haveng

هذیان — vātera

هرگز — hargest

هُرم — hirini

هزینه — tuǰ

هُل — tol, dasengeli

هم‌سن — sar(h)ammāl

همنام — adeš

همیشه — hammešaƙ

هندوانه — handāna

هواپیما — bālān

هوس — hāpar

هوو — həwa

هیزم — hima

یاد — yād, yāddā

یک — yeƙ

یوغ — ǰot

کتابنامه

انوشه‌پور، فرشاد / بهمنی، احمد (۱۳۹۷)، *گویش پشندی (گویش مردم فشند)*، تهران: صانعی.

برجیان، حبیب (۱۳۹۷)، «زبان‌های البرز»، *زبان و کتیبه*، شمـ ۲: ۳۰-۳۹.

برجیان، حبیب (۱۳۹۹)، «تحولات تاریخی زبان طبری»، *پژوهش‌های زبانی-ادبی قفقاز و کاسپین*، شمـ ۱ (پیاپی ۵): ۱۳-۳۵.

پارسانسب، محمد (۱۳۹۳)، *واژه‌نامهٔ گویش اشتهاردی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

پورمحمدی املشی، نصرالله / غلامی، حسین (۱۳۹۱)، *فرهنگ واژگان تاتی (شالی)*، تهران: رسانش.

جوینی، عطاملک (۱۳۶۷)، *تاریخ جهانگشای* (ج ۳)، تصحیح محمّد قزوینی، تهران: بامداد و ارغوان.

حسن‌دوست، محمّد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، جلد چهارم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خادم‌الشّریعه سامانی، منصور (۱۳۸۸)، *فارسی قزوینی*، قزوین: اندیشهٔ زرین.

رحمانی، رضا (۱۳۹۰)، *فرهنگ تاتی تاکستان*، تاکستان: انتشارات سال.

رزم‌آرا، حسینعلی (۱۳۲۸)، *فرهنگ جغرافیائی ایران*، جلد نخست، تهران: دایرهٔ جغرافیائی ستاد ارتش شاهنشاهی ایران.

رشیدالدّین فضل‌الله (۱۳۳۸)، *جامع‌التواریخ* (ج ۲)، به‌کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.

فلاح، رستم (۱۳۹۵)، *چالش‌های وقف زمین در ایران: مطالعه موردی اراضی زیاران*، تهران: دریچهٔ نو.

فلاحی، کامران / صادقیان، فریبرز (۱۳۹۰)، *درآمدی بر گویش و فرهنگ طالقان*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

قزوینی، محمّد (۱۳۶۳)، *یادداشت‌های قزوینی*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.

کلباسی، ایران (۱۳۸۸)، *فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیا، صادق (۱۳۹۰)، *واژه‌نامهٔ شصت و هفت گویش ایرانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیهان، مسعود (۱۳۱۱)، *جغرافیای مفصل ایران*، جلد دوم، طهران: مطبعه مجلس.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۱)، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمهٔ مهستی بحرینی، تهران: هرمس.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۳۹)، *تاریخ گزیده*، بکوشش عبدالحسین نوائی، طهران: امیرکبیر.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۳۶)، *نزهة‌القلوب*، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶)، *دایرةالمعارف فارسی*، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.

نوچه فلاح، رستم[1] / بهرامی زیارانی، عبدالله (۱۳۷۴)، *فشکلدرهٔ قزوین*، آبیک.

یارشاطر، احسان (۱۳۴۸)، «زبان‌های ایرانی الموت (و رودبار الموت و کوهپایه)»، *کاوه*، شمـ ۲۷: ۴۱۲-۴۱۴.

Asatrian, G., (2011), *A Comparative Vocabulary of Central Iranian Dialects* (In Persian and English), Tehran: Safir Ardehal Publications.

Borjian, H. (2011a), "The Extinct Dialect of Tajrish: Caspian or Persian?" *Journal of* Persianate Studies 4/2, pp. 246-271.

Borjian, H. (2011b), "Shemiran Dialect Group," *Enat'mec'nierebis sakit'xebi/Issues of Linguistics 2011*, (Jemshid Giunashvili Festschrift), Tbilisi: Tbilisi State University, pp. 79-90.

Borjian, H. (2012), "The Dialects of Velātru and Gachsar: The Upper Karaj Valley in the Caspian-Persian Transition Zone," *Journal of the Royal Asiatic Society* 22/2, pp. 227-63.

[1] رستم نوچه فلاح نام خانوادگیش پس از انتشار این کتاب به فلاح تغییر کرد.

Borjian, H. (2013a), *Is there Continuity between Persian and Caspian? Linguistic Relationships in South-Central Alborz*, New Haven: American Oriental Society.

Borjian, H. (2013b), "The Tabaroid Dialects of South-Central Alborz," *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungarica* 66/4, pp. 427-441.

Borjian, H. (2013c), "Perso-Tabaric Dialects in the Language Transition Zone Bordering Mazandaran," *Studia Iranica* 42/2, pp. 195-225.

Borjian, H. (2013d), "Yushij: A Dialect of Central Alborz," *Persica* 24, pp. 127-153.

Borjian, H. (2013e), "The Caspian Dialect of Kujūr in The Central Alborz," *Iran. Journal of the British Institute of Persian Studies* 51, pp. 237-248.

Borjian, H. (2019), "The Caspian Language of Šahmirzad," *Journal of the American Oriental Society* 139/2, pp. 361-379.

Borjian, H. (2021), *Essays on Three Iranian Language Groups: Taleqani, Biabanaki, Komisenian*, New Haven: American Oriental Society.

Borjian, H. (2022a), "Is Caspian Northwest Iranian?," *The Second International Conference Aantolia—The Caucasus-Iran. Program and Abstracts,* Yerevan, p. 19→ https://rau.am/uploads/post/editor_image/Anatolia-the%20Caucasus-Iran-2-Programme_1654602209.pdf

Borjian, H. (2022b), "The Caspian Language of Tonekābon," *Studia Iranica* 51/1, pp. 7-50.

Justi, F. (1884), *Iranisches Namenbuch*, Marburg.

Stilo, D. L. (1981), "The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia," *Iranian Studies* 14, pp. 137-87.

Stilo, D. L. (2001), "Gilān x. languages," *Encyclopaedia Iranica*, vol. 10/6, pp. 660-668.

Stilo, D. L. (2018), "The Caspian Region and South Azerbaijan: Caspian and Tatic," *Language Contact and Language Change in West Asia,* G. Khan/G. Haig (eds.), Berlin, pp. 659-823.

Yarshater, E. (1969), *A Grammar of Southern Tati Dialects*, The Hague & Paris: Mouton.

The Dialect of Ziaran in Fešgeldarra, Qazvin

Habib Borjian (*Rutgers, The State University of New Jersey*)
Ahmad Akbari (*Independent Researcher*)

Abstract

The district of Fešgeldarra, assessed here in historical context, also forms a distinct unit within the linguistic mosaic of the western Alborz, between Qazvin and Tehran, where an array of transitional dialects lies between historical Caspian and Tatic language families, now influenced by Turkish and Persian overlays. In the toponym (§6), the curious element *p/fešgel* is analysed as *pēš 'front' + *gar 'mountain', equivalent to the *piš-kuh* commonly used today.

This paper describes the dialect of Ziārān, the seat of the district, with an emphasis on its distinctive features. Consonant stops consist of two phonemic pairs: palatal /ƙ g̱/ and velar /k g/; while *q* and *γ*, otherwise typical in Iranian, are absent in Ziārāni (§1.1). The word order is head-final, with the ezafe linker *-i* in noun-noun and *-e* in adjective-noun phrases (§2.2). Possession is expressed through has three constructions (§2.5), reflecting the hybrid nature of the dialect. In verb morphology, the past-stem formant *-est-* is productive across both transitive and intransitive verbs; it occurs in the past participle used in perfect forms as well as in many past forms (§3.2). The preterit and present perfect are distinguished by inflection: *béngatem* 'I threw' vs. *bengetám* 'I have thrown' (§3.7). Posture verbs show an overt distinction between stative and dynamic aspects: *ništám* 'I have been sitting' vs. *beneštám* 'I have sat down' (§3.9), contrasting with Persian aspect-neutral *nešastéam*.

The section on typology (§5) identifies thirteen grammatical isoglosses within Caspian and Tatic domains. The outcome reveals striking agreements with Caspioid Taleqani on the north, as well as Sāvojbolāḡi on the east, whereas the prevalence of past-tense formant *-est-* positions Ziārāni with the Tatoid varieties of Qazvin Kuhpāya on the west, as well as Tatic in general.

Keywords: phonology, morphosyntax, typology, etymology, Alborz languages, Caspian, Tabaroid, Caspioid, Tatic, Tatoid, Qazvin